

آنان که ایمان دارند در راه خدا پیکار می‌کنند و آنان که کفر می‌ورزند در راه طاغوت. پس با یاران شیطان بجنگید که محققاً کید شیطان سست و ضعیف است. (آیه ۷۶ سوره نسا)

تحول تاریخی جنگ: از الگوهای سنتی تا نوین

حسین پوراحمدی^۱ و مسعود رضایی^۲

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۲/۲۱

تاریخ پذیرش: ۹۱/۲/۲۰

چکیده

در حالی که جنگ‌های سنتی بیشتر ماهیت متقارن داشتند، امروزه بازیگران، روش‌ها و ابزار جنگ‌ها تا حد زیادی تغییر کرده است. شیوه‌های جدید جنگ در هزاره سوم میلادی، که توسط بازیگران غیردولتی و به‌گونه‌ای بسیار متفاوت پیش می‌آید، از چارچوب تجزیه و تحلیل‌های مرسوم نواقح گرای خارج‌اند. پس باید دانست که موازنه‌های سیاسی بین‌المللی با ثبات نیستند، هرچند که در این شرایط خاص این موازنه‌ها به‌هم نخورده است، اما به روشنی قابل مشاهده است که می‌توانند متحول شوند. مقاله حاضر ابتدا با رویکرد نظری نواقح‌گرایی و سپس در چارچوب رویکردهای نظری دیگر، علل، اشکال و فرایند جنگ در دو الگوی جنگ ایدئولوژیک‌محور و جنگ عقلانیت‌محور را با روش توصیفی-تحلیلی، مورد بررسی قرار می‌دهد. پرسش اصلی این است که علل وقوع جنگ، تاکنون چه تحولاتی را پشت سرگذاشته و ناظر به چه تغییراتی در دلایل، شیوه‌ها و فرایندها بوده است؟ بخشی از پاسخ اولیه این است که هرچند وقوع جنگ‌ها همچنان از دلایل قدیمی خود پیروی می‌کنند، اما کیفیت و ماهیت جنگ‌های آینده در تشدید درگیری‌ها و امکان توسل به جنگ دستخوش دگرگونی می‌گردند.

واژگان کلیدی: جنگ سنتی، جنگ‌های نوین، جنگ نرم، بازیگران غیرحکومتی، جنگ ناهمگون

۱. دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی ho_pourahmad@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد شهرضا msd.rezaei@yahoo.com

۱. کلیات

۱-۱. بیان مسئله

جنگ‌شناسی به قدمت دانش سیاسی است و پیوسته، تاریخ این حوزه را در نوردیده است. بررسی مسائل مربوط به جنگ به عنوان یک واقعیت تاریخی، همواره بخش مهمی از مطالعات رشته روابط بین‌الملل را تشکیل داده است. دولت‌ها از یکدیگر انتظار دارند که به رسمیت شناخته شوند و این شناسایی به اندازه شأن، جایگاه و منزلت آنها باشد. «اگر فرایند شناسایی درست و واقعی نباشد، به عبارتی، شناسایی با انکار یا کوچک شمردن طرف مقابل همراه شود، پیکار در می‌گیرد» (Fukuyama, 1992: 21). با وجود بررسی‌های گسترده‌ای که در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی برای شناسایی ریشه‌های علل وقوع جنگ انجام شده است، هنوز درباره ریشه‌های این مسئله، تبیین واحدی وجود ندارد. برخی علل این کاستی را روش‌شناسانه می‌دانند. بنابراین تا زمانی که نتوان تمایزی (در صورت وجود) بین انگیزه‌ها و محدودیت‌های عینی و شیوه ادراک آنها قائل شد، نمی‌توان رفتارهای منجر به جنگ یا عدم جنگ را درک کرد.

تاکنون تغییرات ساختاری و مهمی در جهان رخ داده‌اند که مؤید افزایش پدیده جنگ-ها و منازعه‌ها در آینده است. اهمیت این پدیده بر روابط دولت - ملت‌ها و آثار و پیامدهای مؤثر آن بر جوامع انسانی، موجب توجه فزاینده تحلیلگران و محققان سده‌های گذشته تاکنون را نسبت به ابعاد و جوانب مختلف آن فراهم کرده است. نظر به این مهم و با توجه به وجود رویکردهای گوناگون و تعدد نظریه‌های مربوط به جنگ، در مورد ریشه‌های این پدیده، تبیین واحدی وجود ندارد. در همین چارچوب، در طول تاریخ بشریت، وقوع جنگ و ظهور و بروز این پدیده، سیر تکاملی قابل تأملی را پیموده است که همواره بر پیچیدگی، دامنه، روش‌ها، نیات و انگیزه وقوع جنگ‌ها اثرگذار بوده است. از این‌رو مطالعه و بررسی اندیشه‌های سیاسی و نظامی حاکم بر جنگ، سبب به وجود آوردن بستری بی‌بدیل برای شناخت بهتر این موضوع خواهد بود. پس از پایان جنگ

سرد و همزمان با ظهور شرایط و ترتیبات ساختاری نوین در نظام بین‌الملل، بخش مهمی از مطالعات مربوط به جنگ، به بررسی شرایط و ماهیت این پدیده در آینده متمرکز گردید. در این میان و در چارچوب روش‌های آینده‌پژوهی و سناریوسازی، گروهی از محققان و نظریه‌پردازان، مایل به پیش‌بینی شرایط کلی حاکم بر جنگ‌های آینده در قرن بیست و یکم بوده‌اند. این مطالعات بیشتر بر شناخت عوامل و انگیزه‌های مؤثر در پیدایش و توسعه جنگ، راهکنش‌ها (تاکتیک‌ها) و راهبردهای جنگی، تأثیر فناوری بر جنگ‌های آینده و اهمیت نرم‌افزارها در ستیزش‌های آتی متمرکز بوده است. از این‌رو در سال‌های اخیر، آثار مختلف و متعددی در خصوص آینده جنگ در روابط بین‌الملل منتشر شده است. نظر به این ضرورت، هدف اصلی این مقاله، بررسی و شناخت مفهوم، کارکرد، ویژگی، علل و روش‌های مختلف جنگ و همچنین درک وقوع و شیوه‌های نوین آن در پرتو نظام بین‌الملل جدید، با توجه به پیشرفت‌های مختلف در حوزه علوم و فناوری است که با روشی توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و بهره‌مندی از منابع اینترنتی به بررسی این موضوع پرداخته خواهد شد.

۱-۲. ضرورت و اهمیت تحقیق

در آیات فراوانی در سوره‌های قرآن کریم همچون بقره، آل عمران، نساء، مائده، انفال، توبه، احزاب، فتح، حشر، صف و عادیات، کم و بیش به جنگ‌های صدر اسلام اشاره شده است. قرآن کریم به طور کلی، جنگ‌هایی را که در تاریخ بشری به وقوع پیوسته یا خواهد پیوست، از نظر ارزشی به دو دسته بزرگ تقسیم می‌کند: ۱. جنگ‌های «حق»، که قرآن کریم با عنوان «جهاد فی سبیل...» یا «قتال فی سبیل...» از آنها نام می‌برد؛ ۲. جنگ‌های باطل، که در قرآن با عنوان «قتال فی سبیل الطاغوت» از آنها یاد می‌شود. بنابراین، کلیت و اصل جنگ در دین مقدس اسلام نیز پذیرفته شده است و در نظام حقوقی اسلام برای جنگ قوانین و مقرراتی در نظر گرفته شده است. بر همین اساس، در

زمان حیات پیامبر اسلام (ص) جنگ‌های فراوانی بین مسلمانان و دشمنان آنان به وقوع پیوسته است. مورخان به بیش از هشتاد جنگ کوچک و بزرگ در این مقطع اشاره کرده‌اند. شأن نزول آیات متعددی از قرآن کریم نیز در ارتباط با همین جنگ‌ها می‌باشد. محققان حوزه مطالعات جنگ همواره به دنبال یافتن سریع‌ترین و ساده‌ترین پاسخ به تحولات پیرامون ظهور جنگ‌ها و منازعه‌ها در روابط بین‌الملل به علت پیچیدگی و عمق آن از جمله در تبیین و تشریح علل و عوامل وقوع جنگ در روابط کشورها می‌باشند. از سویی، گستردگی دامنه جنگ، قابلیت دربرگیری سطوح مختلف جوامع بشری را دارد که این موضوع به گونه‌ای گسترده با امور روزمره اقشار مختلف مردم و حتی سرنوشت آنها ارتباطی تنگاتنگ می‌یابد و گاهی سرنوشت چندین نسل را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به همین دلیل، تسلط بر نظریه‌های موجود و حتی جدید و متنوع در مورد جنگ، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. از دیگر سو، بسیاری از افراد، آگاهانه یا ناآگاهانه به بعضی از شیوه‌های اندیشیدن و سپس استنتاج عادت کرده‌اند و تمایلی به تغییر یا واکاوی نقاط ضعف و قوت آن ندارند؛ زیرا بر این باورند که تفسیر جهان و تحولات آن، از گذرگاه چنین شیوه‌ای راحت‌تر است. بنابراین علل وقوع جنگ و شیوه‌های مدیریت آن در جهان امروز، پیچیده‌تر از دیروز است و برای درک آن با وجود احتیاج به ابزارهای دقیق‌تر فکری، تأمل در اندیشه‌ها و نظریه‌های قدیمی‌تر نیز خالی از فایده نخواهد بود.

۱-۳. پیشینه تحقیق

درباره پیشینه پژوهش می‌توان به چندین آثار مهم لاتین و فارسی اشاره کرد که به رشته تحریر درآمده‌اند. کتاب‌های «درباره جنگ» اثر کلاوزویتس، «هنر جنگ» از سان تزو، «تاریخ جنگ‌های پلوپونزی»^۱ از توسیدید^۲، کتاب «انسان، دولت و جنگ» اثر

1. A History of the Peloponnesian War

2. Thucydide

کنت والتز، «جامعه‌شناسی جنگ» از گاستون بوتول از جمله این کتاب‌ها هستند. همچنین در سال ۱۹۱۰ «نورمن آنجل» کتاب «توهم بزرگ» را نوشت که به یازده زبان ترجمه شد و همه اروپا را تحت تأثیر قرار داد. او از ویژگی جنگ به‌مثابه یک فعالیت اقتصادی نام می‌برد که در گذشته موجه بوده، اما امکان ادامه آن وجود نداشته است؛ در حالی که این قضیه، هم اکنون برعکس است و هزینه وارد شدن به جنگ نسبت به منافع‌اش بیشتر است. در سال ۱۹۱۱ «ون برناردی»، ژنرال ارتش آلمان در کتاب «آلمان و جنگ بعدی» جنگ را در حد یک ضرورت زیست‌شناختی مطرح می‌کند. «آردور کاستلر» نیز در کتاب خود «Janus» به‌گونه‌ای درخشان از به هم پیوستن روانشناسی و گروه‌های اجتماعی در نظریه‌های جنگ و دلایل آن می‌گوید. در آثار داخلی نیز به‌طور مختصر می‌توان به آثاری از رسول ربانی خوراسگانی در کتاب «جامعه‌شناسی سیاسی جنگ»، «جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی» اثر امیر آشفته تهرانی و «پژوهشی در زمینه جامعه‌شناسی جنگ تلافی نهضت و بنیاد در دفاع مقدس» از مهدی آقاپور اشاره نمود.

۴-۱. پرسش اصلی

علل وقوع جنگ تاکنون چه تحولاتی را پشت سر گذارده و ناظر به چه تغییراتی در دلایل، شیوه‌ها و فرایندها بوده است؟

۵-۱. فرضیه تحقیق

به دلیل استمرار عوامل و ریشه‌های بروز جنگ‌ها و سرایت آن به دوران کنونی، هرچند در رفتارها، سیاست‌ها و راهبردهای نظامی تحولاتی شگرف رخ داده است، با وجود این، وقوع جنگ‌ها همچنان از دلایل قدیمی خود پیروی می‌کنند، اگرچه کیفیت

و ماهیت جنگ‌های آینده در تشدید درگیری‌ها و امکان توسل به جنگ دستخوش دگرگونی می‌گردند.

۲. نوواقع‌گرایی: الگوی نظری غالب در فهم تحول و علل وقوع جنگ

از ابتدای تاریخ بشر، جنگ و منازعه‌های خشونت‌بار همواره به‌عنوان ویژگی‌های دائمی روابط بین‌الملل در نظر گرفته شده است. نظریه‌های فراوانی هستند که جنگ میان دولت‌ها را تبیین می‌کنند. بیشتر این نظریه‌ها تأکید ویژه‌ای بر عواملی دارند که با شروع جنگ بین کشورها مرتبطند. ویژگی مواردی از قبیل صلح‌جویی یا جنگ‌طلبی از اقسام آموخته‌ها، طرز تلقی‌ها^۱، ارزش‌ها و نمادهای گذشته، از یک نسل به نسل بعد منتقل می‌شود (Owen, November 2009). این معنا، نظریه‌ی پایداری و استمرار موارد فوق را مشخص می‌کند. واقعیت این است که تحقق هدف‌ها و منافع ملی کشورها در برخی از موارد با روش‌های خشونت‌آمیز مانند جنگ همراه است. در واقع، جنگ یکی از ابزارهای تحقق منافع دولت‌ها به‌شمار می‌رود که برای کسب منافع موردنظر یا پایان دادن به مناقشه، مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این راستا، از آنجا که نوواقع‌گرایی یکی از نظریه‌های غالب روابط بین‌الملل و به‌عنوان یکی از نمونه‌های «جریان اصلی»^۲ شناخته می‌شود که با تأکید بر نقش محوری دولت در نظام متحول جهانی، توضیح بسیار مؤثری درباره‌ی «وضعیت جنگ»^۳ به‌عنوان شرایط غالب زندگی در نظام بین‌الملل ارائه می‌کند، به‌مثابه‌ی الگوی نظری برتر در فهم ماهیت جنگ و علل وقوع و تحول تاریخی آن، پذیرفته می‌شود. از نگاه این الگوی نظری، ظهور پدیده‌ها و تحولات

1. Attitude

2. Main Stream

۳. وضعیت جنگ State of War شرایطی که (اغلب از سوی واقع‌گرایان سنتی توصیف می‌گردد) در آن درگیری واقعی وجود ندارد، اما جنگ سرد دائمی وجود دارد که هر لحظه می‌تواند به جنگ گرم تبدیل شود.

بین‌المللی، وقایعی هستند که معانی خود را از نظریه‌هایی می‌گیرند که به واسطه آنها نگریسته می‌شوند. بر اساس این الگوی نظری، یکی از دغدغه‌های اصلی همه کشورها موضوع «امنیت‌سازی» در برابر سیاست‌های جنگی دیگر کشورهاست. از این رو در سیاست، دشوار است که معنی دقیقی از امنیت به دست داد. این مفهوم همواره امری نسبی قلمداد می‌شود؛ به این معنی که افزایش امنیت یک دولت، مستلزم کاهش امنیت دیگری است. در نتیجه، از این منظر، روابط بین‌الملل، بازی با حاصل جمع صفر خواهد بود. به همین دلیل نسبی بودن امنیت است که دولت‌ها، گاهی به اجبار درگیر جنگ می‌شوند.

بنابر الگوی نظری نوواقع‌گرایی، کشورها برای حفظ موجودیت، امنیت و رفاه شهروندان خود و نیز مقابله با تهدیدهای خارجی، ناگزیرند سیاست‌ها و برنامه‌هایی را جهت افزایش توانمندی و قدرت ملی خود به کار گیرند. شرایط جدید نظام جهانی نیز باعث شده است، مؤلفه‌های نوینی در ساختارهای جهانی نقش ایفا کنند و کشورها برای تأمین منافع ملی خود، ابزارها و راه‌های گوناگونی از جمله توسل به جنگ را به کار گیرند. بر این اساس، بازیگران عرصه بین‌المللی، همواره با مسئله‌ای مواجه هستند که «معمای امنیت»^۱ توصیف شده و فرار از آن غیرممکن است. در نتیجه، دولت‌ها با اقدام‌های فردی (خودیاری) تلاش می‌کنند نیازهای امنیتی خود را مرتفع سازند؛ صرف‌نظر از اینکه چنین اقدام‌هایی موجب ناامنی دیگران می‌شود، دولت‌ها با یک «عدم قطعیت غیر قابل حل» در مورد افزایش آمادگی نظامی کشورها مواجه خواهند بود. (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۶۹). نظر به این مهم، این دغدغه پیوسته وجود خواهد داشت که مجموعه اقدام‌های نظامی تدارک دیده شده، فقط هدف‌های تدافعی را دنبال می‌کند یا بخشی از یک برنامه تهاجمی است؟ با این مبنا، نگرش نوواقع‌گرایی به فرایندهای متفاوتی از امنیت‌سازی توجه می‌کند. نظریه‌پردازان این حوزه تحلیلی بر این باورند که

1. Security Dilemma

قرار گرفتن در شرایط وضعیت معمای امنیتی، تصمیم‌گیری را برای دولت‌ها با مخاطراتی مواجه می‌کند؛ به گونه‌ای که هر نوع تصمیمی بر اساس جلوه‌هایی از سود و زیان بررسی می‌شود. از سوی دیگر، این نظریه‌پردازان همچنان زیرساخت نظام بین‌الملل را بر اساس شرایط هرج و مرج گونه مورد نظر قرار می‌دهند. بر این اساس، قدرت‌های بزرگ قادرند اراده خود را با توسل به جنگ بر محیط بین‌المللی اعمال نمایند و سبب گردند تا ظهور و وقوع جنگ به شیوه‌ها و دلایل مختلف تسهیل گردد. از جوامعی که سطح بالایی از جنگ‌طلبی را به نمایش گذرانده‌اند، باید انتظار ابراز چنین ویژگی‌هایی را در هر زمان داشت. مشابه آن، جوامع صلح‌جو باید به همان شکل باقی بمانند. پس یکی از راه‌های بازداشتن از جنگ، فهمیدن اوضاع و شرایط فرهنگی حاکم بر یک کشور است. به گفته «هالستی»^۱، هرچند در چهار قرن اخیر در روابط بین‌الملل علل جنگ، موضوع اصلی کنده‌کاوهای تاریخی بوده است، اما همان‌گونه که وی تأکید می‌کند، هنوز پاسخ روشنی به این پرسش قدیمی وجود ندارد که چرا جنگ‌ها رخ می‌دهند (هالستی، بهار ۱۳۸۰: ۴-۶۲). در عین حال به نظر می‌رسد گسترش ادبیات جنگ، با نظریه‌پردازی در مورد ریشه‌ها، علل و سازوکارهای آغاز جنگ، متأثر از تغییر ماهیت جنگ و به‌کارگیری سلاح‌های جدید است که بخشی از ابعاد آن در دو جنگ اول و دوم جهانی آشکار گردید. دستیابی بسیاری از کشورها به سلاح‌های هسته‌ای و عوارض ناشی از بمباران اتمی هیروشیما، تصوره‌های موجود درباره جنگ را تحت تأثیر قرار داد و چشم‌انداز وقوع جنگ اتمی بعدی را غیر قابل تصور کرد. این تحول با نوید آنکه می‌توان از جنگ اجتناب ورزید، تا حد زیادی بر راهبردهای نظامی و امنیتی تأثیر گذاشت. بر همین اساس، تلاش‌های گسترده‌ای برای جلوگیری از وقوع جنگ شکل گرفت. «در قرن بیستم که ما شاهد دو جنگ جهانی با ده‌ها میلیون تلفات جانی بوده‌ایم و حالا نیز در مواجهه با خطر کشتار جمعی ناشی از سلاح‌های هسته‌ای

1. K. j. Holsti

قرار داریم، طبیعی است که بالاترین اولویت در مطالعه سیاست بین‌الملل به این پرسش‌ها اختصاص داده شود که چگونه می‌توان مخاصمه‌ها را کنار گذاشت، از جنگ اجتناب کرد و زمینه‌های همکاری را فراهم ساخت؟ (کوئن، ۱۳۷۰: ۲۵).

تحول تاریخی و تغییر ادراکی درباره جنگ در وضعیتی انجام می‌شود که در گذشته تصور می‌شد، وقوع جنگ اجتناب‌ناپذیر است و در چرخه‌های متناوب هر قرن، جنگ، پدیده‌ای حتمی است. افرادی مانند «آرنولد توین بی» و «لوئیس ریچاردسون» بر این باورند که برای تکرار جنگ، باید آن قدر زمان سپری شود که نسل جدید، رنج‌ها و هزینه‌های جنگ پیشین را فراموش کنند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶: ۵۲۹). دانشمندان علوم سیاسی و سایر نظریه‌پردازان نواقح‌گرا تأکید دارند که جنگ، انتخابی آگاهانه و حساب‌شده است و نه رویدادی انفجاری و خارج از اراده انسان‌ها و دولت‌ها (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶: ۵۱۷). در واقع تأکید بر جنگ به‌عنوان تصمیمی آگاهانه و انتخابی آزادانه، از فرضیه‌های بنیادین ایجاد امیدواری برای کسب موفقیت در جلوگیری از وقوع جنگ و نظریه‌پردازی در این خصوص است؛ زیرا اگر چنین تصویری وجود داشته باشد که جنگ، پدیده‌ای غیرمنظم و مستقل از هر علیت هدفداری است و تابع هیچ احتمالی نیست، باید از مطالعه آن چشم پوشید. به عبارت دیگر، گرچه جنگ‌ها تکرار می‌شوند و علل و بهانه‌های متفاوت منجر به بروز شکل خاصی از جنگ می‌شود، ولی این عوامل به این معنا نیست که جنگ، پدیده‌ای نامنظم و بدون علیت هدفدار باشد. «پژوهش‌های علمی مربوط به جنگ، بر زمینه مهمی استوار است. رفتارهای ستیزه‌جویانه، الگوها و قواعدی دارند و می‌توان این گونه رفتارها را به طور نظام‌مند تشخیص داد. اگر رفتار دوران جنگ، شکل خاص و منحصر به فردی داشته باشد، در آن صورت، چنین پژوهشی بی‌ثمر خواهد بود» (جونز، ۱۳۷۳: ۲۳۹).

در چارچوب الگوی نظری نواقح‌گرایی، هالستی، جنگ را یکی از شیوه‌های متعدد اعمال نفوذ و فشار برای تغییر و تحول در مدت زمانی کوتاه و حلال موضوع‌هایی

می‌داند که دیگر روش‌های حل و فصل اختلاف‌ها، توانایی انجام آن را ندارند؛ حال آنکه علت جنگ در واقع ستیز بر سر ارزش‌های خاص یا همان واژه‌ای است که بیشتر افراد به کار می‌برند، یعنی بر سر «موضوع‌ها». «لوئیس کوزر»^۱ در تعریف جنگ به همین موضوع‌ها اشاره می‌کند و مبارزه را بر سر ارزش‌ها و مطالبهٔ منزلت، قدرت و منابع نادر می‌داند که در آن، هدف هر یک از طرفین، خشتی کردن، صدمه زدن یا نابود ساختن رقبای خویش است (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶: ۲۹۶). این موضوع‌ها متنوعند و حتی برخی از موضوع‌های ثابت نیز در گذر زمان، دستخوش تحول می‌شوند، ضمن اینکه موضوع‌ها نمی‌توانند به تنهایی منشأ جنگ باشند؛ چرا که شاید یک موضوع در یک زمان منجر به جنگ شده باشد، ولی در شرایط دیگر، چنین تأثیر و کارکردی را نخواهد داشت. البته میان علت اصلی جنگ و بهانه‌ها و دستاویزهای مورد استفاده در وقوع آن باید تفاوت قائل شد. در هر صورت، جنگ به‌عنوان پدیده‌ای سیاسی، کارکردهایی را ممکن می‌سازد که در هر جامعهٔ بشری از اهمیت اساسی برخوردارند و شاید یکی از مهم‌ترین علل جنگ، ریشه در همین موضوع داشته باشد؛ زیرا آمادگی جوامع برای توسل به زور از علل پایدار جنگ محسوب می‌شود که یا با هدف کاهش تهدیدها، یا به‌منظور توسعه‌طلبی انجام می‌شود.

«ریمون آرون»^۲ بر این عقیده است که «امکان ندارد بتوان از پیش به‌گونه‌ای قطعی و کلی، عاملی را مانند اقتصاد، علت تعیین‌کنندهٔ رویدادهای اجتماعی و تاریخی برشمرد. پس هر گونه تلاش برای نظام‌مند ساختن تعینات گوناگون یک پدیده و بازگرداندن آن به علتی واحد، تعمیمی خودسرانه و بی‌بهره از بنیاد علمی است و کشف هر علتی که هر پدیدهٔ اجتماعی و تاریخی را توضیح دهد ناممکن است» (آرون، ۱۳۸۰: ۱۰۰-۹۹). آرون معتقد است، علیت تاریخی نمی‌تواند عام و کلی باشد و در نتیجه در بهترین حالت،

1. Lewis A. Coser

2. Raymond Aron

مورخ می‌تواند علیتی احتمالی برای جنگ بیابد. پس هر رویداد تاریخی، همواره نتیجه همزمان شمار بسیاری از عوامل گوناگون است.

بنابر الگوی نظری نواقح‌گرایی، پیامدهای حاصل از ناتوانی در پیش‌بینی و پیشگیری از وقوع جنگ، «دیوید سینگر»^۱ را نیز بر آن داشت تا چنین بنگارد که مطالعه نظام‌مند جنگ به راحتی امکان‌پذیر نمی‌باشد. سینگر راه‌حل را در روی گرداندن از علت‌یابی جنگ یا تبیین علی جنگ می‌داند؛ یعنی مجموعه‌ای از توضیحات ممکن به جای شناسایی یک علت واحد برای وقوع جنگ. «کوئینسی رایت»^۲ نیز به علت چندگانه جنگ تأکید و علیه رویکردهای ساده‌انگارانه نسبت به جنگ هشدار می‌دهد که یک جنگ در واقعیت امر، حاصل وضعیت تامی است که در نهایت، به طور تقریبی در برگیرنده تمامی آن چیزهایی است که تا زمان شروع آن جنگ بر نژاد بشر اثر گذاشته است. رایت در بررسی به یاد ماندنی خود، الگوی چهار وجهی در زمینه ریشه‌های جنگ ارائه می‌کند که عوامل آن با سطوح فناوری، قانون، سازمان سیاسی - اجتماعی و ارزش‌های فرهنگی متناظر هستند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶: ۵۱۳). هالستی نیز بر اساس رویکرد کلاوزویتس و پیوستگی هدف‌های جنگ و سیاست و نقش هدف به‌عنوان محرک اولیه و موضوع سبب جنگ، معتقد است که «می‌توانیم ساختار متعارف در تبیین را معکوس کنیم، یعنی به جای جست‌وجو در شرایط پیشین در پی اغراض و هدف‌ها برویم. به این ترتیب، تبیین‌های «علی» به تبیین‌های «غایت‌گرایانه» تبدیل می‌شوند؛ به عبارتی جنگ‌ها نه به دلیل این، بلکه به منظور [امری] رخ می‌دهند. تأکید بر هدف تا اندازه‌ای ما را برای عبور از مانع «قدرت تبیین متغیرها به تقسیمات بوم‌شناختی، ژنتیکی و روابطی» راهنمایی می‌کند (هالستی، بهار ۱۳۸۰: ۷۹-۷۸).

1. David Singer
2. Quincy Wright

به نظر می‌رسد مشکل نهفته در این بررسی این نیست که ملت‌ها چرا می‌جنگند، بلکه سؤال دشوار این است که ملت‌ها و دولت‌ها برای چه چیز یا بر سر چه چیزی می‌جنگند؟ فارغ از آنچه در نظریه‌های مختلف دلایل یا ریشه‌ها و عوامل مؤثر بر آغاز جنگ مطرح شده است و با پذیرفتن این فرض که وقوع جنگ‌ها تصادفی نیست، بلکه هدفمند و نظام‌مند است، دولتمردان جنگ را با نیت خودکشی و انهدام خود و کشورشان آغاز نمی‌کنند، بلکه امیدواری به کسب پیروزی یا برداشتهای مختلف از آن، منشأ تصمیم‌گیری دربارهٔ آغاز جنگ است.

این حقیقت که جنگ همچنان بخش مهمی از زندگی انسان‌ها را در جوامع مختلف تشکیل می‌دهد و هنوز پاسخی به پرسش کلیدی چرا جنگ‌ها رخ می‌دهد، داده نشده است، آیا به معنای نقص در شناسایی علمی علل وقوع جنگ است یا اینکه چنین مشکلی را باید در ذات جنگ و پیچیدگی‌های آن یا مهم‌تر از همه در ماهیت حیات بشری بر روی کرهٔ زمین جست‌وجو نمود؟ به اعتقاد هالستی اکنون ما شمار زیادی از نظریه‌های جنگ را در اختیار داریم که بر عوامل متفاوتی در گونه‌شناسی جنگ تأکید می‌ورزند. رایت در مطالعات خود بر این باور است که برای جنگ می‌توان بر عوامل سیاسی، فناورانه، حقوقی، ایدئولوژیک، اجتماعی، مذهبی، روانی و اقتصادی تأکید کرد. (الیوت و رجینالد، ۱۳۷۳: ۸-۵۷). وی همچنین نتیجه می‌گیرد که جنگ در ذات نظام دولت-ملت نهفته است. باورها و ارزش‌های متضاد، جنگ را به وجود می‌آورند. جنگ در ذات بشر وجود دارد و ثمرهٔ یک محیط اجتماعی متلاطم است (الیوت و رجینالد، ۱۳۷۳: ۶۰). وی در فضای متأثر از جنگ دوم جهانی و بر مبنای تأکید بر جنگ به‌عنوان سیاست والا در یک چارچوب نظری واقع‌گرایی، دیدگاه خود را با هدف استخراج و طبقه‌بندی «نظام‌های تکرارشوندهٔ تاریخی» ارائه کرده است (کیوان‌حسینی، پائیز ۱۳۸۹: ۱۶۷). هالستی در همین زمینه نیز برای اثبات دیدگاه خود در چارچوب «نوسانات در شدت جنگ»، بر این باور است که به دلیل نزدیکی میان عوامل مؤثر بر دوره‌های خاص زمانی (نیم قرن

و یکصد و پنجاه ساله)، شرایط لازم برای ظهور تمایل‌های جنگ‌طلبانه فراهم می‌آید، که در نهایت به نوعی از «قطب‌بندی جنگی» منتهی می‌شود. این وضعیت جدید، قدرت‌های در خطر را به اقدام چاره‌جویانه تشویق می‌کند؛ اقدامی که به شرایط «اجتناب‌ناپذیری جنگ» می‌انجامد. پیامد این وضع بروز تحول در صحنه بین‌المللی است (سیف‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۱۲-۲۰۹).

نگاه نوواقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری «کنت والتز»^۱، برای نخستین بار در دهه ۱۹۸۰ میلادی، تحلیلی نظام‌مند از جنگ ارائه کرد و بر این اعتقاد بود که علل جنگ را می‌توان در سطوح نظام فردی، دولت - ملت و ساختار بین‌المللی ارائه نمود. وی علل جنگ را در سطح فردی به سرشت انسانی و نظریه‌های فطرت‌گرایانه رهبران سیاسی و شخصیت‌ها و فرایندهای روانی اختصاص داد و در سطح ملی، متغیرهای حکومتی را مشتمل بر ساختار نظام سیاسی و ماهیت سیاست‌گذاری و عوامل اجتماعی مانند ساختار نظام اقتصادی، نقش افکار عمومی، گروه‌های ذینفع اقتصادی، قومیت و ملی‌گرایی و فرهنگ سیاسی و ایدئولوژی بررسی نمود. والتز علت وقوع جنگ را در سطح بین‌المللی نیز به ساختار هرج‌ومرج‌طلبانه نظام بین‌المللی، تعدد قدرت‌های بزرگ در نظام، توزیع نابرابر قدرت نظامی و اقتصادی در میان آنها، الگوهای اتحاد نظامی و تجارت بین‌المللی و دیگر عوامل مؤثر بر محیط خارجی مشترک بین همه دولت‌ها نسبت داد (لوی، تابستان و پاییز ۱۳۷۷: ۱۱۳).

در نوواقع‌گرایی ساختاری والتز نه به سرشت منفی و ستیزه‌جویی بشر، بلکه ساختار نظام جهانی و چگونگی توزیع قدرت میان بازیگران یک نظام به‌عنوان ریشه اصلی ظهور جنگ نگریسته می‌شود (سیف‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۶۷). این مکتب که بر پایه نظریه واقع‌گرایی سنتی استوار است، بر طیف گسترده‌ای از نظریه‌ها بنا شده که با وجود داشتن اختلاف‌های غیر قابل تأمل، در تلاش است با بازسازی نظریه واقع‌گرایی، آن را با شرایط تازه در روابط بین‌الملل سازگار کند. آنچه در نگاه والتز قابل تأمل است،

1. Kenneth Waltz

رویکرد نظام‌مند و نگرش کل‌گرایانه آن است که مبنای آن، نه رفتار هر یک از بازیگران، بلکه تعامل دولت‌ها با نظام بین‌الملل است. پس «در ساختار هرج و مرج گونه که بر نظام بین‌الملل حاکم است، دولت‌ها در کنار «بقا»، ناگزیر از کوشش برای افزایش قدرت خود هستند» (Waltz, 1979: 126). این رویکرد به روشنی در تقابل با آن برداشت واقع‌گرایی سنتی است که جنگ‌ها را تنها ناشی از ذات و سرشت ستیزه‌جویانه انسان می‌پندارند. برای نمونه گاستون بوتول، از الگویی سنتی که به شکل ادواری و طبیعی، تاریخ جنگ‌های بشری را رقم زده است به روشنی سخن می‌گوید. الگوی او برداشتی بیولوژیک از درگیری برای بقا در گونه‌های زیستی دیگر است. به باور او تمدن‌ها نیز به گونه خوبی «هم‌جنس خواری»^۲ دارند؛ زیرا همین که با یکدیگر تماس گرفتند، رقابتی صلح‌آمیز یا آمیخته با خشونت در میان آنها شکل می‌گیرد (بوتول، ۱۳۶۴: ۹۱-۸۸).

جدول شماره ۱. نواقعی‌گرایی و جنگ

اساس جنگ در نواقعی‌گرایی	مبانی نواقعی‌گرایی
سطوح تحلیل جنگ بر سه گونه است: ۱. در سطح اول، جنگ در سرشت جنگ‌طلبانه انسان یا انسان‌های خاص جست‌وجو می‌شود. ۲. در سطح دوم، جنگ بر پایه جنگ‌طلبی دولت‌های خاص با ایدئولوژی‌ها و رژیم‌های خاص سیاسی تبیین می‌گردد. ۳. در سطح سوم نیز جنگ بر مبنای خصوصیت هرج و مرج‌گرایانه نظام بین‌الملل تبیین گردیده است و بر همین اساس، سیاست جهانی توصیف می‌شود. امروزه در میان نظریه‌پردازان این رویکرد، دو سطح اول تقلیل‌گرا محسوب می‌شود و مورد انتقاد قرار گرفته است، اما سطح سوم این تحلیل واجد صلاحیت و اعتبار است.	دولت‌ها همچنان گرفتار محدودیت‌های نظام جهانی (ساختار) می‌باشند و راه‌گزینی از آن ندارند. نسبت به امکان همکاری بین‌المللی، نقش هنجارها، حقوق و قواعد بین‌المللی به دیده شک و تردید نگریسته می‌شود. کشورها در شرایط نامطمئن نظام بین‌الملل مانند گذشته در رقابت با یکدیگر و در تلاش برای دستیابی به قدرت بیشتر و بهینه کردن نظام دفاعی خویش می‌باشند. چنین شرایطی کشورها را به سوی رقابت بی‌پایان با یکدیگر می‌راند و مسئله امنیت کشورها حل نشده باقی می‌ماند.

1. Survival
2. Anthrophagi

۳. گذار از الگوی نواقح گرایی به رویکردهای نظری جدید به جنگ

همزمان با علمی شدن نظریه پردازی روابط بین الملل در قرن بیستم و به ویژه نیمه دوم آن، که منجر به الگوسازی پدیده‌های مختلف عرصه بین الملل و شناخت انگیزه دولت‌ها و سایر بازیگران بزرگ در پهنه سیاست جهانی گردید، درگیری و جنگ بین دولت‌ها نیز دستخوش تحولات گسترده‌ای شد. از این رهگذر گفته می‌شود که «دانش روابط بین الملل در درون خود، رویکردی ستیزه‌شناسانه^۱ دارد» (بوتول، ۱۳۶۴: ۱۵). درک منازعه‌های خشونت‌بار در گذر تاریخ اندیشه‌های سیاسی، هم از بُعد داخلی و هم از بُعد خارجی، در پهنه شناخت خود انسان جریان داشته است. برای نمونه، عمده تلاش «هابز» بر آن بود تا منطق پایان‌ناپذیر ستیزه‌گری و درگیری را در رهیافت انسان‌شناسانه خود بیابد. به اعتقاد وی انسان رها شده در وضع طبیعی، بی‌دخالت دولت‌ها یا آنچه او همان حیوان مصنوع بشر یا «لویوتان» می‌داند، هرگز روی امنیت را نخواهد دید (جونز، ۱۳۸۰: ۱۱۴-۱۱۰). برخی از نظریه‌پردازان، رویکردهای تاریخی را نیز به میان می‌کشند. گروه دیگری، نظریه‌های فلسفی را می‌پذیرند و عده‌ای همچنان متأثر از الگوهای نظری واقع‌گرایی، منشأ منازعه‌ها و درگیری‌های بین‌المللی را در سرشت و ذات شیطانی انسان‌ها می‌جویند (شهابی، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۶: ۴۹).

جدا از انسان‌شناسی جنگ در جهان امروز، فیلسوفان و اندیشمندان دیگری مانند «مارکس» ریشه سازش‌ناپذیری انسان‌ها را، به جای آنکه در اخلاق یا بی‌اخلاقی، یا در اموری مانند سرشت آدمی و با نگاهی انتزاعی جست‌وجو کنند، در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی نظام حاکم سرمایه‌داری می‌بینند. وی عنصر مالکیت را ریشه بروز جنگ در طول تاریخ حیات بشر قلمداد می‌کند. بر اساس تبیین ساختاری اجتماعی - اقتصادی او، تاریخ همواره سازنده قطب‌بندی‌هایی بوده که ریشه در تصاحب ابزار تولید

داشته‌اند و این قطب‌بندی‌ها در نهایت، منجر به ظهور جنگ شده‌اند. پس از نگاه رویکرد مارکسیستی، جنگ ماهیتی سرمایه‌دارانه و امپریالیستی دارد.

رهیافت‌های لیبرالیستی و آرمان‌گرایی نیز هر یک سهمی جداگانه در تبیین ماهیت و علل و عوامل مؤثر بر بروز جنگ داشته‌اند. در این زمینه که برخوردهای سیاسی میان ملت‌ها در ادوار مختلف تاریخی از الگوهای یکسانی پیروی نکرده‌اند، «جوزف نای»^۱ معتقد است که ممانعت از جنگ از نیمه دوم قرن گذشته تاکنون میان کشورهای غربی با الگوی لیبرالیستی مبتنی بر وابستگی پیچیده متقابل قابل درک است، ولی روابط کشورهای خاورمیانه به الگوی واقع‌گرایانه موازنه قوا نزدیک‌تر است» (شجاع، مرداد و شهریور ۱۳۸۶: ۴۰).

فارغ از تعدد نظریه‌هایی که به بررسی ریشه علل وقوع جنگ در عرصه بین‌المللی پرداخته‌اند، می‌توان از دو الگوی کلی دیگر یاد کرد که در صورت‌بندی محتوای جنگ و انگیزه‌های بروز آن تأثیرگذارند: نخست الگوی ایدئولوژیک‌محور که دولت‌های خاص را بیشتر در قرن بیستم درگیر منازعه، برخورد، دشمنی و جنگ با یکدیگر نمود و با پایان دوران رقابت ایدئولوژیک و جنگ سرد خاتمه یافت. هر چند در آغاز دوران پس از جنگ سرد، این الگو در الگوی تحلیلی برخورد تمدن‌های هانتینگتون که بنیان جنگ‌ها در نظام جهانی را فرهنگی تلقی می‌کند، همچنان قابل ردگیری است. الگویی که نزاع و درگیری میان لیبرال دموکراسی و اسلام را به‌طور خاص الگوی حاکم بر نظام جهانی آینده می‌داند. الگوی دیگر، الگوی مبتنی بر عقلانیت است که این پدیده را بر پایه منافع ملموس مادی مانند انرژی، موقعیت ممتاز ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک، منابع معدنی و مواردی از این دست توضیح می‌دهد. از این نظر، الگوی عقلانی، الگویی است که در آن، معادله هزینه-فایده نشان‌دهنده محتوای منازعه است، ولی الگوی مبتنی بر ایدئولوژی، دلایل دیگری همچون اولویت‌های ارزشی را برای درگیری‌های جهانی مد نظر قرار می‌دهد.

1. Joseph Nye

۱-۳. الگوی جنگ ایدئولوژیک محور

ایدئولوژی در مفهوم جدید آن با باورهای جدید سنتی تفاوت بسیار دارد. «ایدئولوژی مجموعه افکاری است درباره ارزش‌ها و هدف‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که برنامه‌هایی را برای نیل به این هدف‌ها و ارزش‌ها ارائه می‌دهد. اثر ایدئولوژی در تشکیل و افزایش قدرت ملی ممکن است به این طریق نیز توجیه گردد که قدرت به معنی توانایی تأثیر در ذهن و افکار دیگران است» (سیف‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۷۸). جنگ بر سر مواضع ایدئولوژیک و عقیدتی یکی از کهن‌ترین شکل‌های ستیز در جوامع بشری بوده است که جنگ‌های صلیبی نمونه روشنی از این گونه جنگ‌هاست. همچنین جامعه غرب، دهه‌های خون‌باری در جنگ میان کلیساهای پروتستان و کاتولیک بر پایه باورهای دینی و تفسیر منابع دینی مسیحی را پشت سر گذرانده است، اما آنچه وقایع قرن بیستم را بر محور منازعه‌های ایدئولوژیک محور شکل داده است، از الگوی کهن جنگ‌های عقیدتی و مذهبی جدا می‌کند. در این زمینه، جهان شکل تازه‌تری از برخوردهای ارزش محور را دیده است که برای سال‌ها کشورها را درگیر پیامدهای خود ساخته بود.

اگر جنگ‌های مذهبی کهن توانسته بودند با اتکای بر منابع درونی اخلاقی خود یا در فرایندهای بلندمدت تاریخی، به واقع‌گرایی و همزیستی دست یابند، دو ایدئولوژی بزرگ دهه‌های آغاز قرن بیستم آن چنان شتاب‌زده و بی‌پالایش بودند که برخوردی تند و بنیادین با بنای عقلانی همزیستی‌های جهان در پیش گرفتند. «هانا آرنست» اشاره می‌کند که فاشیسم و نازیسم چگونه در اوج دشواری‌های جنگ دوم جهانی نیز هرگز به نگرش واقع‌گرایانه دست نیافتند و هدف‌های نژادپرستانه ایدئولوژی خود را بی‌هر گونه رهیافت عقلانی و واقع‌بینانه، از امکانات خود تا رسیدن به شکست‌های رسواکننده در اتحاد جماهیر شوروی پیگیری کردند (بشیریه، ۱۳۸۱: ۲۳۲). الگوی جنگ سرد نیز به نظر می‌رسد بر پایه تضاد دو ایدئولوژی رقیب و متخاصم کمونیسم و لیبرال دموکراسی

شکل گرفته است. هر چند برخی از تاریخ‌نگاران معتقدند که جنگ سرد را دست‌کم در سال‌های آغاز آن باید با توجه به مرزبندی‌های تازه در اروپا و آثار ملموس جنگ دوم جهانی درک کرد، ولی جنگ سرد و رقابت دیرپای شوروی با آمریکا در ابعاد ایدئولوژیک بروز یافت (کندی، ۱۳۷۱: ۶۳۰)، اما در واقع، محتوای جنگ سرد یکسره راهبردی، منطقی، مادی و واقع‌گرایانه بود. در حقیقت، منازعه عینی و عقلانی خود را در چهره یک برخورد ایدئولوژیک آراسته بودند.

گروه دیگری از تحلیلگران نیز بر این باورند که دوره‌های گوناگون جنگ سرد، محتواهای مختلف و گاه ضد یکدیگر را از سرگذرانده است. برای نمونه در سال‌های آغازین جنگ سرد، محتوای این برخورد، ایدئولوژیک بود، ولی در دوران «خروشچف»، جنگ سرد، آشکارا روندی عقلانی یافته و محتوای آن مادی و عینی شده بود. آنان کوتاه آمدن شوروی در ماجرای خلیج خوک‌ها را گواهی بر مدعای خود می‌پندارند؛ زیرا الگوی نظام هزینه - فایده بر بحرانی‌ترین دوران جنگ سرد سایه افکنده بود. با این همه، نقش ایدئولوژی در روند جنگ سرد غیر قابل انکار است. از «لفاظی»^۱ خاص آن برهه گرفته تا تبلیغات رسانه‌ای و رویارویی‌های عینی، جنگ سرد همواره آوردگاه برخورد دو اردوگاه فکری و ایدئولوژیک سرمایه‌داری و کمونیستی - سوسیالیستی بوده است. البته اعتبار ایدئولوژی به عنوان تعیین‌کننده الگو و محتوای جنگ سرد، تنها به منازعه‌های جهانی و سطوح بین‌المللی تحلیل باز نمی‌گردد، بلکه تا اندازه‌ای نیز ریشه در مسائل درونی شوروی داشت و نیز دارای شدت و ضعف‌هایی در تمرکز بر عنصر ایدئولوژی بوده است (کتابی، ۱۳۸۶: ۴۲). برای نمونه در روند استالین‌زدایی کوتاه‌مدت در دوران خروشچف که با سخنرانی وی در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی در فوریه ۱۹۵۶ آغاز شد و تا برافتادن او در اکتبر ۱۹۶۴ ادامه یافت و در آن، افشاگری‌های بسیار کمی انجام شد، ماهیت جنگ سرد نیز به شکل معناداری از توجه به عنصر

ایدئولوژی چشم پوشید و به قواعد کلی بازی بین‌المللی تن داد. برعکس، با کنار رفتن او و بازگشت استالینسم در دوران زمامداری «برژنف»، جنگ سرد بار دیگر پهنه صفا‌آرایی‌های ایدئولوژیک شد (بشیره، ۱۳۸۱: ۱۲۲). این برداشت نیز چندان صحیح نیست که سرشت ایدئولوژیک جنگ سرد، تنها از سوی اردوگاه سوسیالیستی رقم خورده است، بلکه در ادوار ویژه‌ای، ایالات متحده نیز با محوریت ایدئولوژی لیبرال دموکراسی و تلاش در تکیه بر شعار گسترش حقوق بشر و دموکراسی در شرق، درگیری‌ها و مناسبات خود را در جنگ سرد تنظیم کرده است.

افزون بر آن، به این موضوع نیز باید اشاره نمود که اگر چه در فضای جنگ سرد و در اوج آن، ناتو و پیمان ورشو هرگز به‌طور مستقیم وارد درگیری نظامی نشدند، اما ویژگی بارز این مقطع، اهمیت یافتن «جنگ‌های نیابتی»^۱ بود که در بیشتر مناطق جهان رخ می‌داد. منازعه‌های عمده منطقه‌ای که از تنش‌های جنگ سرد تغذیه می‌شدند، با تعهد ایدئولوژیکی، سیاسی و نظامی - امنیتی هر یک از دو ابرقدرت به تأمین تسلیحات متحدان منطقه‌ای خود تشدید می‌گردید که در بیشتر موارد نیز با خسارت‌های گسترده انسانی همراه بودند (راجرز، ۱۳۸۴: ۸۲).

۲-۳. الگوی جنگ عقلانیت‌محور

دولتی که از ابزار نظامی در روابط خارجی استفاده می‌کند در صدد است تا از طریق تحت فشار قرار دادن دولت مورد نظر، او را وادار کند تا در الگوهای رفتاری خارجی‌اش، از لحاظ سلسله مراتب هدف‌ها و منافع ملی و نیز داده‌های جهت‌گیری‌های سیاست خارجی در راستای به رسمیت شناختن یا تأمین منافع آن دولت تجدیدنظر کند. دولت‌ها در استفاده از حربه نظامی، برای کسب اعتبار یا اعاده اعتبار از دست رفته خود و نیز برای تأمین خواست‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی

استفاده می‌کنند (قوام، ۱۳۸۵: ۲۱۹-۲۱۸). عقلانی بودن یک جنگ نیز به این معناست که تصمیم‌گیری منجر به آن، برخاسته از سنجش هزینه - فایده بوده است، نه از برداشت فقط ارزشی و ایدئولوژیک. بررسی الگوهای عقلانی رفتار، یکی از گیراترین بررسی‌ها در علوم رفتاری است که در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی جایگاه برجسته‌ای در مطالعات علوم اجتماعی پیدا کرد و ریشه‌های فلسفی آن از یک‌سو به «دیوید هیوم» و «اگوست کنت» و فلسفه اثباتی او، و از دیگر سو به اثبات‌گرایی منطقی حلقه وین می‌رسید. عمل‌گرایان آمریکایی مانند «ویلیام جیمز»، «پیرس» و «دیویی» نیز تا اندازه‌ای پیرو این مکتب بودند (کاظمی، ۱۳۷۹: ۱۲۱).

یکی از موارد جاذب در مطالعات رفتاری، بررسی تعامل ایدئولوژی‌ها با خواست‌های مادی انسان‌هاست. رفتارگرایان در صددند که انسان‌ها بر پایه چه ترجیحی عمل می‌کنند، آیا ارزش‌ها بر منافع اولویت دارد یا منافع بر ارزش‌ها؟ (کاظمی، ۱۳۶۶: ۱۳۰) در مکتب رفتارگرایی، رفتارهای انسانی سنجش‌پذیر، گوناگون است. در این میان، قابل پیش‌بینی‌ترین آنها، رفتارهای اقتصادی انسان است.

دیدگاه «دست‌نامری آدم اسمیت» که افراد با تعقیب منافع فردی، ناخواسته منافع جامعه را در بیشتر اوقات رقم می‌زنند، در این راستا قابل ارزیابی است. به عبارتی به نظر وی، افراد با دست‌های نامریی خود، در راه پیشبرد هدفی گام بر می‌دارند که از پیش نیت آن را نداشته‌اند (کلنن، ۱۳۷۷: ۷۰) از آن‌رو که کنش اقتصادی انسان سخت در گرو تبیین و درک هزینه - فایده است، آدمی در پهنه داد و ستد اقتصادی، عقلانی‌ترین گزینه‌ها را می‌جوید. بنابراین گزینش اقتصادی انسان‌ها، سودباورانه و سنجش‌گرایانه است.

نظر به اینکه نمی‌توان به طور مطلق به پیاده شدن الگوی عقلانی در عرصه سیاست امیدوار بود، اما حداقل در پندار دولت‌های بالغ جهانی، تصمیم‌سازی بر انتخابی عقلانی استوار است. در الگوی مبتنی بر عقلانیت، تصمیم‌گیرندگان باید آگاهی چشمگیری در

مورد ارزش‌ها، هدف‌ها، اولویت‌ها و منابع مختلف جنگ داشته باشند و قادر به پیش‌بینی کنش و واکنش‌های احتمالی آینده بازیگران در این زمینه باشند (قوم، ۱۳۸۵: ۵۳-۵۲). بنابراین در این الگو، این پندار که مبادرت ورزیدن به هر جنگی از تفکر و اندیشه غیرعقلانی نشئت می‌گیرد، خالی از اشکال نیست. بسیاری از جنگ‌ها چه به شکل آفندی و چه پدافندی و حتی در برخی موارد که متأثر از الگوی ایدئولوژیک محوری می‌باشد، برخاسته از سنجش هزینه - فایده است. «در الگوی تصمیم‌گیری مدیریت بحران، توجه به بحران به مثابه یک متغیر وضعیتی که احتمال تصمیم‌گیری معینی را افزایش می‌دهد، برداشتی از الگوی محرک - پاسخ در مکتب رفتارگرایی است. بحران همچون یک الگوی محرک عمل می‌کند و تصمیم‌های گرفته شده، واکنش یا پاسخ در برابر تحریک‌هاست (کاظمی، ۱۳۷۹: ۱۹).

در برداشتی روش‌شناختی، تصمیم‌گیری عقلانی جنگ، خود پدیدآورنده دو دیدگاه بزرگ است: دیدگاه نخست در عرصه روش‌شناختی، نظریه تصمیم‌گیری عقلانی را که در اصل مربوط به رفتار فردی است، به جامعه و از آنجا به محیط بین‌المللی گسترش می‌دهد، که البته به اعتقاد «الکساندر ونت»، اگر بتوان مناسبات یک جامعه را به سطح جهانی گسترش داد. به باور وی مجموعه عواملی که رفتارهای اجتماعی و تصمیم‌های ما را به سطح خرد جامعه توضیح می‌دهد می‌تواند تا اندازه‌ای، چگونگی تصمیم‌گیری ما در عرصه روابط بین‌المللی را نیز تبیین نماید (ونت، ۱۳۸۴: ۱۳-۱۱).

در چارچوب الگوی عقلانی جنگ، این بحث نیز مطرح است که دولت‌ها بازیگران پهنه سیاست خارجی‌اند و همه رفتارها و کنش‌های آنها که دارای هدفی سنجیده و در جهت کسب نفع خاصی است، پاسخی سنجیده به مسئله‌ای راهبردی است. دولتی که به کنشی دست می‌زند، در پی رسیدن به هدفی است که این کنش در نزد آن دولت، بهترین راه رسیدن به آن مقصود تلقی شده است (فرانکل، ۱۳۷۱: ۱۰۳)، اما به دلیل وجود

عوامل محدودکننده و متعددی که در محیط تصمیم‌گیری وجود دارد، بهره‌گیری از چنین الگویی بسیار پرهزینه و وقت‌گیر است و کاربرد آن برای برخی بازیگران جهانی نیز بسیار دشوار است (قوم، ۱۳۸۵: ۵۳)؛ زیرا آنها را نمی‌توان با معیارهای فراگیر عقلانیت، بازیگرانی عاقل دانست، اما یک رفتارگرا باور دارد که ایدئولوژیک‌ترین بازیگران بین‌المللی، در ساختار واقع‌گرایانه نظام بین‌الملل به‌گونه‌ای چشمگیر، گزینش آغاز جنگ بر پایه واقعیت‌ها را بر گزینش بر پایه احساس‌ها، باورها و ارزش‌ها ترجیح می‌دهد. بر این اساس، علت اصلی تأثیرگذار بر آغاز و یا ادامه یک جنگ، و رای ارزش‌ها و دیدگاه‌های ایدئولوژیک قرار می‌گیرد و تصمیم‌های سیاسی که به دشمنی‌های بین‌المللی منجر به جنگ، دامن می‌زند، ریشه در سودمحور بودن نگاه تصمیم‌گیرندگان آن کشور دارد.

جدول شماره ۲. جنگ در دو رویکرد عقلانی و ایدئولوژیک

جنگ ایدئولوژیک محور	جنگ عقلانیت محور
جنگ‌های ایدئولوژیک که دلایل دیگری همچون اولویت‌های ارزشی را برای درگیری‌های جهانی مد نظر قرار می‌دهند، ضرورتی ندارد که غیرعقلانی باشند.	در این رویکرد، جنگ بر پایه منافع ملموس مادی مانند انرژی، موقعیت ممتاز ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک، منابع معدنی و مواردی از این دست توضیح داده می‌شود. الگوی عقلانی، الگویی است که در آن معادله هزینه-فایده نشان‌دهنده محتوای جنگ و منازعه است.
وقوع جنگ ایدئولوژیک محور بر مبنای نظام هزینه-فایده نخواهد بود و منافع ملی، تحت تأثیر منافع و مصالح ایدئولوژیک قرار می‌گیرد.	تصمیم‌گیرندگان اغلب آگاهی چشمگیری در مورد ارزش‌ها، هدف‌ها، اولویت‌ها و منابع مختلف در جنگ دارند و قادر به پیش‌بینی کنش و واکنش‌های احتمالی آینده بازیگران درگیر جنگ می‌باشند. پس این پندار که مبادرت ورزیدن به هر جنگی از تفکر و اندیشه غیرعقلانی نشئت می‌گیرد، محل اشکال است.
جنگ‌های ایدئولوژیک محور را نباید به شکل یک متغیر مستقل مورد بررسی قرار داد؛ چرا که جنگ تحت تأثیر عوامل مختلف و از جمله ایدئولوژی قرار می‌گیرد.	بسیاری از جنگ‌ها چه به شکل آفندی و چه پدافندی برخاسته از سنجش هزینه-فایده است.
ایدئولوژی شامل نظریه‌ای کم‌وبیش جامع در مورد انسان، دولت و جهان خارج است و دربردارنده برنامه‌ای است. نظر به آنکه در بیشتر مواقع نیل به این برنامه در خارج از قلمرو سرزمینی یک کشور به سهولت میسر نمی‌شود، جنگ در می‌گیرد.	همه رفتارها و کنش‌های دولت‌ها دارای هدفی سنجیده و در جهت کسب منافع خاصی است. بنابراین، رفتار آنها پاسخی سنجیده به مسئله‌ای راهبردی ارزیابی می‌شود.

۴. جنگ‌های ناهمگون و ویژگی جنگ‌های آینده

موضوع جنگ‌های گذشته، ممکن است کهنه شود، ولی این مسئله در همه جا یکسان نیست و باید خلاقیت انسان را در کشف دلایل جدید برای شروع منازعه و جنگ باور کرد. در این میان، موضوع‌هایی مانند واپایش (کنترل) ثروت زیرزمینی، آب، محیط زیست، به‌ویژه موضوع واپایش نامناسب مهاجرت انسان‌ها در آینده به موضوع‌های کهنه‌ای اضافه می‌گردد که تکرار می‌شود. اکنون درباره جنگ‌های سنتی میان واحدهای سیاسی مشخص که توسط ارتش‌ها و با واپایش از سوی ژنرال‌ها پیش می‌رفت و به شکل نامعلومی از سوی مردم حمایت می‌شد، وضعیت مشخص‌تری وجود دارد. مسئله مبهم‌تری که مطرح می‌شود در مورد افزایش بازیگران غیرسنتی و به‌ویژه آنهایی است که درگیر منازعه‌هایی هستند که به واسطه مداخله‌گرایی‌های مداوم مجموعه کشورهای غربی، به‌گونه‌ای وحشتناک حالات تهاجمی به خود گرفته‌اند. جنگ‌ها و منازعه‌های بدون حضور دولت، بدون دستور یا هدف سیاسی و اغلب جنگ میان گروه‌ها نسبت به جنگ میان ارتش‌ها، همه از جمله منازعه‌هایی هستند که بیانگر رویارویی میان انسان‌ها بوده و تلاش می‌شود از زاوایای مورد دلخواه خود آن را به فراموشی سپرد؛ چرا که از این رهگذر، جنگ دیگر فقط مانند یک راهبرد اولیه برای حفظ بقا معنا پیدا نمی‌کند. در سال‌های اخیر «جنگ ناهمگون»^۱ بیش از پیش در کانون توجه قرار گرفته و بسیاری از مباحث جاری در حوزه سیاست‌های دفاعی و امنیتی، از این مقوله تأثیر پذیرفته است. اغلب از اصطلاح ناهمگون برای توضیح مجموعه عوامل پیدا و پنهان در نبردهای بین دو کشور غیرهم‌تراز استفاده می‌شود. ابعاد جنگ ناهمگون از واقعیتی پرده بر می‌دارد که بخش دفاعی و امنیتی از یک‌سو تحت تأثیر تحولات بیرونی و از سوی دیگر به دلیل دگرگونی‌های درونی، وضعیتی متفاوت پیدا کرده است.

(Arasli, 2001)

راهبردهای ناهمگون به نقاط آسیب‌پذیر حمله می‌کنند که دولت هدف آنها را نشناخته یا در برابر تهدید و رفع آن، سرمایه‌گذاری نکرده است. این راهبردها متکی به تدابیر عملیاتی هستند. جنگ ناهمگون طبق تعریف، وقتی انجام می‌شود که دو اردوگاه جنگی از لحاظ منابع انسانی و منابع مادی به‌طور کامل یا نسبی، معادلهٔ برابری ندارند؛ به‌گونه‌ای که در یک‌سو عنصر قوی و در سوی دیگر، عنصر ضعیف قرار دارد. افزون بر این، جنگ ناهمگون می‌تواند در خدمت گروه‌های تروریستی، افراد غیردولتی و غیرحکومتی و گروه‌های جدایی‌طلب و یا استقلال‌طلب قرار گیرد که با هدف‌های دولت مورد نظر، یکی نباشد. بر این اساس، «چالز دونلپ» بر این باور است که در وسیع‌ترین معنا، مفهوم ناهمگونی در جنگ، «جنگی را توصیف می‌کند که به دنبال اجتناب از توانمندی‌های حریف است... رویکردی که تلاش دارد روی هر آنچه ممکن است محاسن و مزایای نسبی یک طرف در برابر نقاط ضعف نسبی دشمن باشد، تمرکز کند» (McGuinness, 2009: 10-15).

عنصر تأثیرگذار و تعیین‌کننده در جنگ ناهمگون، اقدام مناسب، وجود سازماندهی و تفکر متفاوتی نسبت به حریفان برای به حداکثر رساندن برتری خود و در نهایت استفاده از نقاط ضعف دشمن و به‌دست آوردن ابتکار عمل در میدان نبرد است. در حقیقت، ناهمگونی را می‌توان در ابعاد و حوزه‌های مختلفی، یافت و خلق نمود. باید موارد اعمال فشار و به‌وجود آوردن تهدید علیه دولت هدف را مشخص کرد و با این فرصت می‌توان در سطح راهکنشی و راهبردی و نیز در حوزهٔ سیاسی، فرهنگی و روانی به وضعیت و شرایط ناهمگون دست یافت. پرهیز از قرینه‌سازی با نقاط قوت دشمن و حداکثر بهره‌برداری از نقاط ضعف دشمن، از ویژگی‌های این گونه از نبرد است. نبردهای نامنظم به جدی‌ترین چالش فراروی ارتش‌های نوین جهان تبدیل شده که برای چندین دهه، آنان را به خود مشغول خواهد کرد. چالش‌هایی که این روزها ارتش‌های منظم جهان با آن روبه‌رو هستند، چنان شرایط سردرگم‌کننده‌ای را به وجود

آورده که پاره‌ای تحلیلگران امور نظامی، از ظهور نسل چهارم شیوه‌های جنگی سخن می‌گویند که از سه نسل پیش متمایز است. نسل چهارم، متضمن به‌کارگیری شیوه‌ها و شبکه‌های جنگی نامتمرکز است؛ دوره‌ای که بیش از هر زمانی در گذشته، عملیات جنگی را به فناوری متکی کرده است. در این شیوه، غلبه بر نیروهای دشمن دنبال نمی‌شود، بلکه در مقابل با یورش به ذهن و روان گروه‌های تصمیم‌گیرنده دشمن، تلاش می‌شود اراده سیاسی نیروی متخاصم در هم شکسته شود. بنابراین بسیاری، منازعه‌های امروز را شکل نوین شیوه‌های قدیمی جنگ‌های نامنظم می‌دانند که بی‌شبهت به حملات چریکی اسپانیایی‌ها علیه نیروهای ناپلئون در اسپانیا و جنگ استقلال آمریکا از انگلیس نیست. صرف نظر از تعریفی که برای این شیوه‌های منازعه‌های نوین ارائه می‌شود، آنچه مشهود است اینکه جنگ‌های کوچک می‌توانند اثراتی بزرگ بر جای بگذارند. از سویی نظر به آنکه به تعبیر «مدلسکی»^۱ هر منازعه داخلی، تقاضایی را برای مداخله‌های خارجی فراهم می‌آورد (Jackson, 2002: 3)، واقعیات حاکم بر منطقه شاخ آفریقا، خاورمیانه، آسیای مرکزی و سایر نقاط جهان نیز حاکی از این مسئله است که شکل دادن به سیاست «حضور سازنده» در قالب نظام هزینه - فایده آمریکایی - غربی، در بستر نادیده انگاشتن مباحث انسانی، به گستردگی فقر، ناکارآمدی‌های سیاسی، گسل‌های قومی، بحران‌های عمیق اجتماعی و از همه مهم‌تر، شکل‌گیری گروه‌های جنگجو در «دولت‌های ناکام»^۲ دامن زده است. پس این مهم به معنای ایجاد کانون‌های ناامن در عصر نوین جهانی خواهد بود که بی‌گمان جنگ‌ها و یا به تعبیر بهتر، مقاومت‌های ناهمگون را از سوی گروه‌های نظامی سر برآورده از این کشورها در پی داشته است که همواره نیز چشم‌انداز خطرناکی را ترسیم کرده است. ریشه این ناامنی بی‌تردید به تحولات این کشورها و یکجانبه‌گرایی و مداخله‌های

1. Modeleski

1. Failed States

آمریکا در دو دهه گذشته بر می‌گردد. در این رابطه، نکته اساسی و قابل تأمل، ترکیب دو مفهوم دولت‌های ناکام و «بازیگران غیرحکومتی»^۱ است که خودنمایی می‌کند. برای مثال از زمان فروپاشی شوروی و سرنگونی دولت «زیاد باره» در سومالی، ایالات متحده سه مداخله نظامی مستقیم و غیرمستقیم در این کشور داشته (Gettleman, 2009)، و در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ نیز افغانستان و عراق را آماج این مداخله‌ها قرار داده که پیوسته در ایجاد بی‌ثباتی در این نواحی راهبردی مؤثر واقع شده است. پس دزدی دریایی و ناامنی منطقه شاخ آفریقا، عملیات‌های تروریستی و حرکت‌های انتحاری در افغانستان و عراق و تحولاتی از این دست، به‌عنوان پیامد آن، طبیعی است. شکل‌گیری این سبک از برخورد و درگیری، بی‌تردید برای جامعه بین‌المللی، گسترده و راهبردی است. در نتیجه همین نوع از جنگ‌ها و در شصت سال گذشته، انگلیسی‌ها از فلسطین رانده شدند، فرانسوی‌ها ناچار به ترک الجزایر شدند، آمریکایی‌ها در ویتنام شکست سختی را تجربه کردند، روس‌ها مجبور به ترک افغانستان شدند و رژیم صهیونیستی با به باد دادن آوازه شکست‌ناپذیری خود در برابر حزب‌ا... در لبنان، تن به حقارت ترک اجباری جنوب لبنان دادند. این پیشینه موجب شده اکنون این پرسش مطرح شود که آیا ایالات متحده و هم‌پیمانان غربی‌اش می‌توانند از تکرار تحقیری مشابه عراق و افغانستان جلوگیری کنند؟ هرچند اعلام خروج نظامیان آمریکایی از عراق در سال ۲۰۱۱ و پیش‌بینی خروج آنان از افغانستان در سال ۲۰۱۳ پیشاپیش ناقوس سرافکنی و شکست آمریکا را در جهان طنین‌انداز کرده است.

فرایند جنگ‌های آینده به توضیح و تبیین سلسله مناقشه‌های آینده کمک فراوانی می‌کند. جنگ تنها از یک الگو پیروی نمی‌کند و به همین جهت، برای مبادرت به جنگ و پیروزی در آن، روش‌های متعدد و متنوع‌تری مطرح می‌شود. در منازعه‌های جدید همچنین می‌توان به سلاح‌های دیگری اندیشید؛ به فنون دیگر و به ابزارهای ارتباطات

کنونی که افق‌های جدیدی را می‌گشاید. این ابزارها در میان سایر توانایی‌های بشری قادر به انتقال بسیار سریع و غیرقابل واپایش سلاح‌های بسیار نوین و اغلب سبک می‌باشد؛ به عبارتی فقط نیازمند یک آماد محدود است. دانش هسته‌ای به راحتی به واسطه اینترنت منتقل می‌گردد و در دسترس گروه‌های معارض دولت‌ها و قدرت‌های بزرگ قرار می‌گیرد. همچنین این دانش زیاد به کار گرفته نمی‌شود؛ زیرا اجرای آن نیازمند یک بسیج واقعی برای تولید سلاح عملیاتی است تا توسط دولت‌ها به کار گرفته شود، در حالی که امروزه امکان تشکیل این بسیج، محدود است. سایر دانش‌ها که تغییرات محدودی را ایجاد می‌کند، قادرند به راحتی موضوع رفع تهدید از منطقه را مطرح نمایند. ۱۱ سپتامبر نیز برهه‌ای از زمان را به تصویر کشید که بیانگر از هم گسیختگی‌های موجود در نظام روابط راهبردی در چند سال اخیر بود. پس امروزه میدان جنگ ناهمگون از محاصره خارج شده و فضای رویارویی با آن آسان می‌گردد. اگر امکان وارد آوردن ضربه سنگین به یک بازیگر خارجی در جنگ کنونی وجود داشته باشد و این امر با گسترش نیروهای آن در پشت جبهه یا به عبارتی در سرزمین او همراه باشد، معیار منازعه تغییر می‌کند و یک بازیگر محلی، قدرت آن را می‌یابد که در عمل، آنچه را که می‌خواهد در این میان بگنجانند و به نظر می‌رسد که این امر بیش از همیشه امکان‌پذیر است.

موشک‌ها ابزار گسترش جنگ هستند، اما به نظر می‌رسد در آینده نزدیک، چندان تحت واپایش یک دولت باقی نمانند؛ زیرا می‌توان به گونه‌ای منطقی امیدوار بود که هر دولتی از سرزمین خود حفاظت کند؛ چرا که به‌طور متقابل، خطر ضدحمله وجود دارد. تروریسم نیز دارای ابزاری سنتی برای به میدان آوردن هر نوع بازیگر در جنگ خارجی است و ابزاری قلمداد می‌شود برای آنکه مسئولیت‌های بازیگر یا وظیفه سیاسی آن را گوشزد کند. پس باید گفت اگر تروریسم بتواند تهدیدهای بزرگ و دستوره‌های نظامی در مورد سرزمین‌های دور را تحمیل کند، معنای بازی در منازعه‌ها تغییر می‌یابد. بنابراین شکل‌گیری هر چه بیشتر جنگ‌های ناهمگون به‌عنوان جنگ‌های نوین، به‌واسطه ظهور

بازیگران جدید (غیر حکومتی)، تقویت گروه‌های انسانی دیگر، تضعیف دولت‌ها، گسترش فضاهای سیاسی واپایش نشده و به دلیل تحول زمان خواهد بود (Black, 2001: 104-112). افزون بر مواردی که مطرح شد، احتمال تصور تغییرات بسیاری در قرن ۲۱ وجود دارد. جنگ ممکن است به واسطهٔ احالهٔ مبارزه به رایانه‌ها، از دخالت همه‌جانبهٔ انسان‌ها خالی شده و به این ترتیب آشکارا فرجام منطقی آن ماشینی کردن شود. با وجود گسترش و تقویت علل بروز جنگ‌های ناهمگون، احتمال دارد که هدف‌های استاندارد در جنگ ادامه یافته و مشکلات آشنا و ملموس جنگ‌های متداول پابرجا بمانند. بنابراین پرسش‌های اساسی همچنان مطرح خواهند بود. از جمله اینکه چگونه دولت‌ها می‌توانند گروه‌های مخالف را واپایش نمایند؟ چگونه آنها قادر به تضمین امنیت در یک جهان بی‌ثبات خواهند بود؟ چگونه آنها می‌توانند برای کسب هدف‌هایشان بدون مخاطرات غیرقابل پیش‌بینی جنگ از توانایی‌های نظامی استفاده نمایند. تصور و احساس اینکه هر یک از این موضوع‌ها تغییر کنند، امری دشوار به نظر می‌رسد.

ارزیابی از جنگی که در آن فناوری سطح بالا استفاده می‌شود، بیشتر به دو مفهوم تشریک مساعی و جنگ اطلاعاتی مرتبط است. مفهوم اول حاکی از آن است که موفقیت آینده در جنگ، به توانایی در تأمین تشریک مساعی موفق نیروهای زمینی، هوایی و دریایی و نیز آموزش دقیق فرماندهان و واحدها و سامانه‌های مناسب فرماندهی، واپایش، ارتباطات و ارزیابی و تحلیل اطلاعات بستگی دارد. در جنگ اطلاعاتی نیز قابلیت و توانایی دسترسی به اطلاعات و به‌کارگیری آنها اهمیت فراوانی دارد. در خصوص استفاده از توانایی‌های نظامی در هوا و دریا باید تأکید کرد که احتمال بروز مناقشه‌های دریایی به واسطهٔ افزایش شمار قدرت‌های دریایی و نیز برنامه‌های دریایی تعدادی از دولت‌ها بیشتر شده است. این احتمال وجود دارد که افزایش شمار دولت‌های برخوردار از زیردریایی‌ها و قابلیت حمله بر ضد آنها نقش بیشتری را در رویارویی‌های آینده نسبت به مناقشه‌های دههٔ ۱۹۹۰ ایفا نماید. در عین

حال، تهدیدهایی که ممکن است فراروی تجهیزات نظامی دریایی کشورها باشد، می‌تواند ایده‌آستقرار نیروی هوایی را تقویت کند، اما این مسئله نیازمند وجود مناطق فرود مطمئن برای هواپیماهاست. در روی زمین، هواپیماها در برابر حملات دشمن بسیار آسیب‌پذیرند، همچنین استفاده از هواپیما تحت تأثیر وضعیت آب و هواست.

به طور کلی تحلیل نوین مسائل جنگ حاکی از آن است که در جنگ عوامل دیگری به جز تسلیحات و استفاده از آنها نقش قاطع دارند. کیفیت مبارزه، انسجام واحدها، شیوه رهبری و برنامه‌ریزی از جمله این عوامل به شمار می‌آیند. در خصوص کیفیت و ماهیت جنگ‌های آینده، بیشتر مباحث اخیر بر تأثیرپذیری این جنگ‌ها از فناوری‌های نوین تأکید دارند. هواداران بحث انقلاب در امور نظامی موضوع‌هایی مانند واپایش فضا را مطرح می‌کنند که در آنها جنگ‌های آینده برای کسب سلطه اطلاعاتی و به بیان دیگر، واپایش ماهواره‌ها، شبکه‌های رایانه‌ها و ارتباطات راه دور انجام خواهد شد. ارتش آمریکا به شبکه‌های اطلاعاتی که باید در زمان جنگ از آنها محافظت شود، اشاره کرده و تخریب شبکه‌های اطلاعاتی دشمن را مورد اشاره قرار می‌دهد. فناوری‌های ارتباطاتی برای افزایش قابلیت جنگ اطلاعاتی تهاجمی و دفاعی طراحی شده‌اند.

مسئله قابلیت تحرک و جابه‌جایی نیروها، هدف ارتش‌ها در آینده خواهد بود. اگر مناقشه در حوزه‌های ثابت تنش آغاز شود، این قابلیت به‌عنوان بهترین شیوه برای مبارزه و بهترین راه برای پاسخ به سایر چالش‌ها خواهد بود. از جمله مسائل قابل پیش‌بینی در امور نظامی آینده، مسئله‌علاقه مجدد آمریکا به برخورداری از یک نظام جامع دفاع موشکی و طرح دفاع موشکی ملی خواهد بود. این امر همچنین ممکن است به مباحثی در اروپا، ژاپن، تایوان و سایر کشورها در مورد نیاز به برخورداری از یک نظام مشابه یا اتخاذ تصمیم در قبال سیاست‌های آمریکا (رضایت احتمالی آنها برای اتحاد با آمریکا و یا روابط با روسیه و چین) بینجامد. از این‌رو دفاع موشکی ممکن است ژئوپلیتیک جدیدی را در جهان به وجود آورده در عین حال تحولات فناورانه در حوزه تسلیحات،

راهکنش‌ها و رهنامه‌های (دکترین‌های) ضدقابلیت‌های ماهواره‌ای، امیدهای آمریکا در مورد طرح سپر موشکی را به چالش خواهد کشید.

جدول شماره ۳. جنگ‌های سنتی و جنگ‌های آینده

جنگ‌های سنتی	جنگ‌های آینده
<p>جنگ‌های سنتی، بیشتر ماهیت متقارن داشته و در قالب مرزبندی‌های سیاسی سازمان‌یافته انجام می‌شود.</p> <p>جنگ‌های سنتی چندین نسل را پشت سر گذاشته‌اند: اولین نسل، آرایش جنگی، مبتنی بر آرایش خطی و ستونی نیروها بود که با جنگ ناپلئونی منسوخ شد.</p> <p>نسل بعدی با ظهور مسلسل و توپخانه آغاز گردید و با ابداع تانک و تولید انبوه هواپیماهای جنگی پایان یافت.</p> <p>از نسل دوم به بعد، سلاح‌های کشتار جمعی (شیمیایی - میکروبی - هسته‌ای) که تلفات دشمن را به حداکثر می‌رسانند به کار گرفته شد.</p> <p>حد فاصل جنگ دوم جهانی تا عملیات اشغال عراق در ۱۹۹۲ دوران رشد و توسعه روش‌های جنگ نسل سوم بود و اشغال عراق را باید نقطه پایانی نسل سوم شیوه‌ها و جنگ‌افزارهای جنگی دانست.</p>	<p>در جنگ‌های آینده یا نسل چهارم می‌توان به سلاح‌های جدید، فنون دیگر و ابزارهای ارتباطی متنوع‌تر اندیشید.</p> <p>جنگ‌های آینده، متضمن به‌کارگیری شیوه‌ها و شبکه‌های جنگی غیرمتمرکز است و بیش از هر زمانی عملیات جنگی را به فناوری متکی کرده است.</p> <p>در این شیوه فقط غلبه بر نیروهای دشمن دنبال نمی‌شود، بلکه در مقابله با یورش به ذهن و روان گروه‌های تصمیم‌گیرنده دشمن، سعی می‌شود، اراده سیاسی نیروی متخاصم در هم شکسته شود.</p> <p>در جنگ‌های آینده، استفاده از نیروی انسانی کاهش می‌یابد و فناوری خود را هر چه بیشتر به کشورها تحمیل می‌کند و بر همین اساس سامانه‌های بدون سرنشین رزمی و فناوری‌های رایانه‌ای به طور همزمان بر اهمیت آنها افزوده می‌شود.</p> <p>وجود سامانه‌های بدون سرنشین جنگنده با بُرد زیاد مانند پهبادهای رزمی مورد استفاده در جنگ‌های آفندی، چارچوب سیاست‌های آینده بیشتر کشورها قرار خواهد گرفت.</p> <p>در جنگ‌های آینده فضای نبرد اطلاعاتی و رایانه‌ای، بسیار گسترده‌تر و پیچیده‌تر از فضای نبرد فیزیکی توسعه یافته است.</p>

۵. جنگ علیه ج.ا. ایران از رویکرد سنتی تا شیوه‌های نوین

در این قسمت از مقاله، ماهیت جنگ علیه جمهوری اسلامی ایران از بُعد ایدئولوژیک محور یا عقلانی محور بودن مورد توجه خواهد بود. اگرچه دفاع، امری ایدئولوژیک است، اما در مواقعی همین ایدئولوژیک بودن نیز در راستای عقلانیت و مباحثات هزینه - فایده ارزیابی می‌شود. در نگاه عراق، حمله به ایران جدید انقلابی، دربردارنده منافع ملموس اقتصادی و راهبردی بود؛ به این مفهوم که با الحاق احتمالی خوزستان نفت‌خیز به عراق، این کشور می‌توانست بر اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک خود به گونه‌ای چشمگیر بیفزاید. اگر این موضوع، مبنای واکنش ایران قرار گیرد، ورود ایران به جنگ نیز امری عقلانی قلمداد می‌شود. نظر به دامنه گسترده این موضوع، همین بس که مقابله ایران با عراق متجاوز، هم مبنای ایدئولوژیک داشته و هم از عقلانیت پیروی کرده است، پس نمی‌توان این موضوع را تک‌بعدی نگریست.

با وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ میلادی و شکل‌گیری یک نظام اسلامی جدید، این نظام، پرچمدار تحقق آرمان‌های داخلی و بین‌المللی انقلاب اسلامی گردید. طبیعی بود که مخالفان این آرمان‌ها، چه در داخل و چه در سطح بین‌المللی برای جلوگیری از تحقق آن، بر این نظام سیاسی نوپا فشار وارد آوردند. از این رو، تلاش‌های زیادی برای متزلزل و بی‌ثبات نمودن جمهوری اسلامی ایران شکل گرفت. در واقع دشمنان جمهوری اسلامی ایران که در رأس آنها آمریکا و رژیم صهیونیستی و برخی از کشورهای اروپایی مانند انگلیس قرار دارند، از همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی در راستای حمایت از معارضان داخلی، با کمک‌های مالی و تجهیزاتی خود، به نوعی غیرمستقیم وارد جنگ مسلحانه علیه نظام شدند و در یک همسویی کامل، با استفاده از شیوه‌های مختلف، همچون تقویت تجزیه‌طلبی در ایران با ایجاد غائله‌های قومی، طراحی کودتاهایی مانند کودتای نوژه، مداخله نظامی

مستقیم مانند حادثه طیس و راه‌اندازی جریان تروریسم داخلی با کمک گروهک منافقین و در جهت حذف فیزیکی رهبران انقلاب از صحنه، در پی ساقط کردن نظام حاکم بر ج.ا. ایران برآمدند. با بروز شکست در شیوه‌های یادشده، جنگ هشت ساله بر ج.ا. ایران تحمیل شد.

تحلیلگران بر این باورند که وقوع انقلاب اسلامی و آثار و نتایج آن بیشترین تأثیر را در راه‌اندازی جنگ علیه جمهوری اسلامی ایران داشته است. به این معنا که با پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط شاه، بنای راهبرد دو ستونی آمریکا فرو ریخت و این مسئله، مناسبات ایران و عراق را دستخوش تغییر و تحول نمود. به این ترتیب که «موازنه نسبی قوا» بین ایران و عراق، تغییر کرد، و با پیدایش خلأ قدرت در منطقه، «موج اسلامی» این قابلیت را می‌یافت که رژیم‌های دست‌نشانده منطقه را نیز مورد تهدید جدی قرار دهد. در نتیجه، اعاده نظم پیشین، لازمه تأمین منافع آمریکا و غرب در منطقه بود. در واقع در غرب، جنگ ایران و عراق از زاویه «تجاوز و دفاع» که بیان‌کننده واقعیت‌های جنگ و مبین دیدگاه و نظرات به حق ایران می‌باشد، مورد بررسی قرار نمی‌گیرد و بیشتر وضعیتی که منجر به وقوع جنگ شد، مورد نظر است. بسیاری بر این اعتقادند که ایالات متحده از طریق راه‌اندازی این جنگ تلاش نمود تا قابلیت‌های ساختاری ایران را در روند مقابله با جهان غرب به حداقل ممکن برساند. پس این جنگ را می‌توان نمادی از جنگ نیابتی^۱ دانست؛ جنگی که از سوی عراق و بر اساس منافع آمریکا شکل گرفت. مقاومت و عدم شکست ایران در جنگ، که در محافل سیاسی و نظامی کشورهای غربی غیرقابل پیش‌بینی بود، معادله را به نفع ایران تغییر داد و با وجود خسارت‌های تحمیل شده به ج.ا. ایران، موجبات تصویرسازی تازه‌ای از ایران را فراهم نمود و باعث اقتدار بیشتر در سطح منطقه و نظام بین‌الملل گردید. از این‌رو با توجه به ناکامی در شیوه‌های سنتی جنگ و همچنین رشد و اقتدار جمهوری اسلامی ایران،

1. Proxy War

مجموعه کشورهای غربی به این نتیجه دست یافتند که راهبرد انکار و نابودسازی جمهوری اسلامی ایران از کارایی لازم برخوردار نبوده و لزوم بهره‌گیری از سازوکارهای جدیدتر، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، هر چند سازوکارهای جدید، مبنای ایدئولوژیک محور داشت؛ زیرا ضدیت لیبرال دموکراسی غرب با الگوی ایدئولوژیک اسلامی ایران را دنبال می‌کرد، اما همزمان دستیابی به منافع از دست رفته غرب در منطقه و تضمین این منافع در ضدیت با ایران، ساختاری عقلانی محور به جنگ غرب علیه جمهوری اسلامی ایران می‌داد. بر این اساس، الگوی منازعه‌های غرب علیه ایران در سال‌های اخیر، دچار تغییر و تحول شده که در ادامه به طور خلاصه به آنها اشاره می‌شود.

با خاتمه جنگ ایران و عراق، ایالات متحده به عنوان محور اصلی هماهنگ‌سازی نیروهای منطقه‌ای و بین‌المللی، به مقابله با ایران برخاست. قالب‌های ایدئولوژیک و شکل‌بندی‌های منافع منطقه‌ای و بین‌المللی آمریکا به گونه‌ای طراحی شده است که مقابله‌گرایی با ساختار سیاسی ایران را به شیوه‌ای پایان‌ناپذیر پیگیری می‌کند. فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، دگرگونی بنیادینی را در سیاست‌های بین‌المللی موجب شد؛ به گونه‌ای که کمونیسم - سوسیالیسم به عنوان رقیب غرب، جای خود را به ایدئولوژی اسلامی داد و نظریه پردازان با ارائه نظریه‌هایی همچون «پایان تاریخ»، «جنگ تمدن‌ها» و ... در صدد نظریه‌پردازی در مورد تهاجم غرب به جهان اسلام برآمدند. آنان بسیاری از حملات تروریستی را در جهان به مسلمانان نسبت داده و موجب حمله به کشورهای هم‌چون عراق و افغانستان شدند؛ آنان خشونت‌گرایی را جزء ذاتی اسلام معرفی کرده و به مقابله با آن برخاستند. بنابراین موج جدید اسلام‌ستیزی در جهان شکل گرفت و ج.ا. ایران که رهبری جهان اسلام را در قالب نظریه ام‌القری اسلامی دنبال می‌کند، در صدر فهرست دشمنی با غرب تعریف شد.

با فروپاشی شوروی و طرح نظریه قدرت نرم، شیوه‌های مقابله و جنگ علیه ایران نیز دستخوش تحول گردید. در دو دهه گذشته تاکنون، تحقق این امر از طریق الگوها و فرایندهای متنوعی انجام گرفته است. تلاش در جهت بی‌ثبات‌سازی ساختار داخلی، مقابله با نقش منطقه‌ای ایران، اتهام‌زدن علیه الگوهای رفتاری ایران، متهم‌سازی تهران به حمایت از تروریسم بین‌المللی و نقض حقوق بشر، به راه انداختن جنگ تبلیغاتی گسترده و چند لایه در مورد تلاش ایران جهت دستیابی به تولید سلاح‌های هسته‌ای، حداکثرسازی عملیات روانی در جهت مشروعیت‌زدایی ساختاری - اعتباری سیاست خارجی ایران و مباحثی از این دست، از جمله مواردی است که به‌گونه‌ای موازی در جهت شکست ایران در این نبرد پیگیری می‌شود. تمام این رفتارها از ابعاد ایدئولوژیک محور و عقلانی محور برای غرب برخوردار است.

ایران‌هراسی یکی دیگر از راهبردهای جنگ طلبانه آمریکا و رژیم صهیونیستی است که با سیاست ایجاد هراس و تغییر رفتار بازیگران نظام بین‌الملل در قبال ایران، به دنبال تضعیف و تخریب توسعه و اقتدار نظام و در پی به حاشیه راندن جمهوری اسلامی است. این طرح که انشعابی از جنگ نرم علیه ایران قلمداد می‌گردد، با هدف تضعیف و در انزوا قرار دادن ایران پیگیری می‌شود. گفتنی است که موضوع ایران‌هراسی، موضوع جدیدی نیست و این اقدام از سوی کشورهای غربی بارها علیه ایران انجام شده است. در واقع تکرار موضوع یادشده از سوی بلوک غرب، راهبرد تهدید نرمی است که به فراخور زمان، ابعاد گسترده رسانه‌ای و دیپلماسی به خود گرفته است و در سطح وسیعی با ایجاد عملیات روانی علیه جمهوری اسلامی ایران در حال پُررنگ شدن است. در راستای تحقق «طرح ایران‌هراسی»، سیاست‌مداران آمریکایی با ایجاد عملیات روانی، تلاش فراوانی در این زمینه به عمل آورده‌اند تا مانع از پیشرفت برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران شوند. امروزه، دستیابی به فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای برای هر کشوری، امتیازی جهانی محسوب می‌شود و از میزان وابستگی به کشورهای دارای این فناوری

می‌کاهد. بنابراین دستیابی ایران به چرخه کامل سوخت هسته‌ای و نیز غنی‌سازی اورانیوم، جایگاه ایران را در منطقه و جهان مستحکم‌تر خواهد نمود. این موضوع نگرانی غرب را برانگیخته است؛ چرا که خودکفا شدن ایران در زمینه هسته‌ای و با توجه به این واقعیت که ایران در قلب بیضی راهبردی انرژی جهان واقع شده است، قادر خواهد بود قدرت چانه‌زنی و تأثیرگذاری ایران در مناسبات جهانی را ارتقا داده و به طور فزاینده‌ای از وابستگی ایران به غرب و شرق بکاهد.

با ناتوانی مجموعه کشورهای غربی در تقابل با ایران و موضوع هسته‌ای این کشور، افزون بر جنگ اقتصادی علیه ایران، سازمان‌های امنیتی - جاسوسی این کشورها و رژیم صهیونیستی، طرح‌های مختلفی از جنگ‌های الکترونیکی تا ترور فیزیکی دانشمندان ایرانی را در دستورکار قرار داده‌اند؛ به گونه‌ای که در این راستا و بنا بر اطلاعاتی که از سوی روزنامه‌ی فیگاروی فرانسه در ۱۲ ژانویه ۲۰۱۲ منتشر شد، سازمان اطلاعاتی موساد، برنامه‌ای جدی را با عنوان «کوتاه کردن چمن‌ها» در ارتباط مقابله با ایران به کار گرفته است و تاکنون چهار دانشمند ایرانی در این راستا مشمول این برنامه شده‌اند. در همین ارتباط، «شیموس میلن» در مقاله خود در روزنامه «گاردین» در تاریخ ۸ دسامبر ۲۰۱۱ با عنوان «جنگ علیه ایران آغاز شده است»، می‌نویسد: «تعداد شواهدی که نشان می‌دهد جنگ مخفی آمریکا و رژیم صهیونیستی علیه ایران، با حمایت بریتانیا و فرانسه، از هم اکنون آغاز شده، روز به روز افزایش می‌یابد. حمایت مخفیانه از گروه‌های مخالف، تلاش برای کشتن دانشمندان ایرانی، استفاده از جنگ‌افزار رایانه‌ای (سایبری) همچون ارسال مدیریت بدافزارهایی (ویروس‌هایی) اینترنتی به نام «اکستاکس نت» و «فلیم» به نیروگاه اتمی بوشهر و تأسیسات زیربنایی و عملیاتی وزارت نفت و ... از جمله این شواهد است». به نوشته آقای میلن، ماجرا در کل بیشتر شبیه داستان «آلیس در سرزمین عجایب» است. «ایران که می‌گوید برنامه‌ای برای تولید سلاح هسته‌ای ندارد و خلاف آن هم به اثبات نرسیده است، در میان کشورهایایی قرار دارد که خود سلاح هسته‌ای دارند: آمریکا

که در کشورهای همسایه یعنی افغانستان و عراق نیرو دارد و در سراسر منطقه هم دارای پایگاه‌های نظامی است، و همچنین توانایی هسته‌ای رژیم صهیونیستی، روسیه، پاکستان و هند نیز در نزدیکی ایران، غیر قابل انکار است. با وجود این، حمله آمریکا و رژیم صهیونیستی به ایران، مناقشه‌ای منطقه‌ای را به یک توفان آتشین جهانی تبدیل خواهد کرد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، رویکرد نواقح‌گرایی به‌عنوان چارچوب غالب در ادبیات روابط بین‌الملل برای توضیح مفهوم، علل و عوامل پدیده جنگ و تحولات تاریخی این پدیده به‌کار گرفته شده است، هر چند در خصوص دیگر رویکردها نیز توضیحاتی داده شده است. البته دو الگوی جنگ ایدئولوژیک‌محور و عقلانیت‌محور نیز در این راستا ارائه شده‌اند. از آنجا که هدف مقاله بررسی تحول تاریخی و انواع جنگ می‌باشد و این هدف با فهم رویکردهای گوناگون اتفاق می‌افتد، امکان تمرکز بر یک رویکرد به تنهایی وجود ندارد. پس یادآور شد هرچند نواقح‌گرایی رویکرد غالب و فراگیر در فهم جنگ و علل و عوامل آن است، اما به دلیل تحولات جهانی در مفهوم، ابعاد و انواع جنگ نمی‌توان به یک رویکرد به‌عنوان الگوی انحصاری مقاله بسنده کرد.

تأیید اعتبار ادعاهایی که جنگ را منسوخ شده می‌پندارند، کم و بیش امر دشواری است. امروز هم مانند قرن پیش، جنگ امری عقلایی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا تحلیل مبتنی بر الگوی هزینه - فایده از جنگ به ندرت از مبادرت به جنگ حمایت می‌کند. این درحالی است که ظهور پدیده‌های نوین جنگ، بیش از همیشه از ابعاد هنجاری و ایدئولوژیک مسلط بر دولت‌ها و حتی بازیگران غیردولتی متأثر است. جنگ یک اقدام عالم‌گیر نیست و پیوسته پای برخی رویکردهای ناشناخته یا غیر قابل درک در میان بوده است. پیش از جنگ اول جهانی، مورخان به کشف علل جنگ‌های خاص علاقه نشان می‌دادند و به جست‌وجوی ریشه‌های کلی پدیده جنگ توجهی نداشتند. از این‌رو

نظریه پردازان روابط بین الملل نیز نظر به اهمیت جنگ و پیامدهای آن، برای شناسایی علل وقوع جنگ، از سطح جنگ‌های خاص فراتر رفتند و به تبیین پدیده کلی‌تر جنگ یعنی درگیری‌های گسترده یا سایر فعالیت‌های خشونت‌آمیز و ویرانگری پرداختند که با نیروهای سازمان‌یافته نظامی کشورهای مختلف انجام می‌شد. پس از گذشت یک دهه از قرن بیست یکم، به نظر می‌رسد در مورد اطمینان از پایان همیشگی و ابدی جنگ‌های بین‌الدولی که در ابتدای دهه ۱۹۹۰ و فروپاشی شوروی مطرح می‌شد، اندکی عجولانه نظریه‌پردازی شده است. ممکن است موضوع منازعه‌های گذشته کهنه شود، اما این امر در همه جا به‌طور یکسان قابل طرح نیست. پس باید خلاقیت انسان در کشف انگیزه‌ها و دلایل جدید همچون واپایش ثروت‌های زیرزمینی، آب، محیط زیست، واپایش نامناسب مهاجرت انسان‌ها و مسائلی از این دست را برای شروع جنگ‌های جدید در عرصه جهانی و بین‌المللی باور داشت. بنابراین هرچند همچنان برخی منابع سنتی و تاریخی جنگ، همواره وجود دارد و می‌تواند تنش‌زا شود، اما علل وقوع جنگ‌های جدید بسیار گسترده‌تر و متنوع‌تر است. این مهم حاکی از آن است که محاسبه هزینه - فایده، هر چند دولت‌ها را نخست به فکر سودجویی می‌اندازد، اما سرانجام زمینه را برای سازش، تعامل و اقدام متقابل آماده‌تر می‌سازد. در چنین شرایطی جنگ‌های گسترده، سازش‌ناپذیر و مبتنی بر کینه‌جویی، جای خود را به منازعه‌های محدود اما بر سر منافع ملموس خواهند سپرد. در این ارتباط می‌توان به جنگ پنج روزه روسیه و گرجستان در سال ۲۰۰۸ اشاره نمود. این به آن معناست که شاهد عزیمت منازعه‌ها از شکل سنتی و همگون به منازعه‌های ناهمگون خواهیم بود. در این روش، طرف‌های درگیر از توانایی نظامی یکسانی برخوردار نیستند و بر خلاف جنگ‌های سنتی، فرمول مشخصی برای موقعیت‌های خاص نظامی ندارند، بلکه از عملیات گوناگون، بیشتر برای استفاده از عامل غافلگیری برای ضربه زدن به دشمن استفاده می‌شود. به دلیل وجود تنها یک ابرقدرت در جهان به‌ویژه گسترش قابل توجه و غیرقابل توقف تفاوت‌های

موجود در میان کشورها از نظر سطح فناوری، عدم توازن در توانمندی‌های طرفین جنگ به یکی از اوصاف و مؤلفه‌های اساسی درگیری‌های مسلحانه معاصر تبدیل شده است. بنابراین اگر به تقابل میان دولت‌ها به‌عنوان مؤلفه‌ای از نگرش جدید در راهبرد و به تقابل سیاست سفلی به‌عنوان واپس‌گرایی یا پیشانوگرا بیندیشیم؛ باید از این پس به شیوه‌های رویارویی پسانوگرا نیز اندیشید.

Archive of SID

منابع و مأخذ

۱. منابع فارسی

۱. آرون، ریمون (۱۳۸۰)، *نقد تاریخ و سیاست در روزگار ایدئولوژی‌ها*، ترجمه نادر انتخابی، تهران، انتشارات هرمس.
۲. الیوت، جفری.ام. و رابرت رجینالد (۱۳۷۳)، *فرهنگ اصطلاحات سیاسی - استراتژیک*، ترجمه میرحسین رئیس‌زاده لنگرودی، تهران، انتشارات معین.
۳. بشپریه، حسین (۱۳۸۱)، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم؛ اندیشه‌های مارکسیستی*، تهران، نشر نی.
۴. _____ (۱۳۸۱)، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم؛ اندیشه‌های لیبرالیستی و محافظه‌کاری*، تهران، نشر نی.
۵. بوتول، گاستون (۱۳۶۴)، *تبعی در ستیزه‌شناسی*، ترجمه حسن پویان، تهران، چاپخش.
۶. بیلینس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳) *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، زمینه تاریخی نظریه‌ها، ساختارهای و فرایندها*، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابراز معاصر تهران.
۷. جونز، وت (۱۳۸۰)، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه علی رامین، ج پنجم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۸. جونز، والتر.اس (۱۳۷۳)، *منطق روابط بین‌الملل*، ترجمه داوود حیدری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۹. دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۷۶)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، انتشارات قومس.
۱۰. راجرز، پال (۱۳۸۴)، *زوال کنترل: امنیت جهانی در قرن ۲۱*، ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی و مژگان جبلی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۱. سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۱)، *اصول روابط بین‌الملل الف و ب*، تهران، نشر میزان.
۱۲. _____ (۱۳۸۴)، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۳. شجاع، مرتضی (مرداد و شهریور ۱۳۸۶)، رقابت‌های منطقه‌ای ایران و عربستان و موازنه نیروهای خاورمیانه، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال ۲۱، شماره ۴۰-۲۳۹.
۱۴. شهابی، روح... (فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۶)، *نظریه نوواقع‌گرایی و آغاز جنگ سردی دیگر، اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۳۶-۲۳۵.
۱۵. فرانکل، جوزف (۱۳۷۱)، *نظریه‌های معاصر روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی، تهران، انتشارات اطلاعات.
۱۶. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۵)، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، تهران، انتشارات سمت.
۱۷. کاظمی، سیدعلی‌اصغر (۱۳۷۹)، *هفت ستون سیاست*، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
۱۸. _____ (۱۳۶۶)، *مدیریت بحران‌های بین‌المللی*، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.

۱۹. کتابی، محمود (۱۳۸۶)، *جزوه درسی نقش ایدئولوژی در روابط بین‌الملل*، مقطع کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، شهرضا، دانشگاه آزاد شهرضا.
۲۰. کلمن، جیمز (۱۳۷۷)، *بنیادهای نظریه اجتماعی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشرنی.
۲۱. کندی، پال (۱۳۷۱)، *ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ*، ترجمه محمد قاند شرفی و دیگران، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
۲۲. کوهن، ریموند (۱۳۷۰)، *قواعد بازی در سیاست بین‌الملل*، ترجمه مصطفی شیشه‌چی، تهران، نشر سفیر.
۲۳. کیوان‌حسینی، سیداصغر (پائیز ۱۳۸۹)، کارکرد مکتب‌پساگرامشی در تشریح رفتار نرم‌افزاری بازیگر چیره‌طلب، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۵۶.
۲۴. لوی، جک. اس (تابستان و پائیز ۱۳۷۷)، نظریه‌های متعارض ستیز بین‌المللی؛ رهیافت سطح تحلیل، ترجمه پیروز ایزدی، *فصلنامه سیاست دفاعی*، ش ۲۴ و ۲۳.
۲۵. ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲۶. هالستی، کی. جی (بهار ۱۳۸۰)، بررسی نظری پدیده جنگ، ترجمه رضا میرطاهر، *فصلنامه مطالعات دفاعی امنیتی*، شماره ۲۶.

۲. منابع انگلیسی

1. Arasli, Jahangir (2001), States vs. Non-State Actors: Asymmetric Conflict and Challenges to Military Transformation, available at: www.eurasiareview.com/13032011-states-vs-non-state.
2. Bacevich, A. (2005), *The New American Militarism: How Americans are Seduced by War*, Oxford, Oxford University Press.
3. Black, Jeremy (2001), *War in the New Century*, London & New York, Continuum.
4. Fukuyama, Francis (1992), *The End of History*, New York, University Press.
5. Gettleman, Jeffrey (2009), The Most Dangerous Place in the World, *Foreign Policy*, available at: www.Foreignpolicy.com/story/cms.Php?Story-id=4682.March-April.
6. Jackson, Robert (2002), Violet International Conflict and the African States: Toward a Framework of Analysis, *Journal of Contemporary African Studies*.
7. McGuinness, Stephen (2009), Old Transitions, New Perspectives: Just War and Asymmetric Warfare, available at: <http://ses.library.usyd.edu.au/bitstream/2123/2154/1/Stephen%20McGuinness.pdf>
8. Owen, William F (November 2009), The War of New Words: Why Military History Trumps Buzzwords, *Armed Forces Journal International*, available at: <http://smallwarsjournal.com/blog/2009/11/the-war-of-new-words/>
9. Waltz, Kenneth (1979), *Theory of International Politics*, California, University of California, Berkley.